
فروغ ولایت در
دعای ندبه


بسم الله الرحمن الرحیم

فروغ ولایت در دعای ندبه

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فروغ ولایت در دعای ندبه

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: دعای ندبه.شرح

عنوان: فروغ ولایت در دعای ندبه

نام پدیدآور:لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۲۹۷

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۱۵۲ص

فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۲

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۹۶-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: دعای ندبه - نقد و تفسیر

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: PB۲۲۴۰۷/۹۶۲ ص۲ ۹۸۳۱

رده بندی دیویی: ۴۷۷/۷۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۹۳۳۰۵

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد نبیه وآله وسلّم تسلیماً

«اللهم ونحن عبیدک التائقون الی ولیک المذکر بک وبنبیک خلقته لنا عصمه وملاذاً، وأقمته لنا قواماً ومعاذاً، وجعلته للمؤمنین منا اماماً فبلغه منا تحیه وسلاماً، وزدنا بذلک یارب اکراماً»

: بارالها، ما بندگان ناتوان توئیم که به ولیّ تو که (دیدار و یادش) تو را و پیغمبرت را به یاد آرد، پناهنده و مشتاقیم، تو او را

برای مـا پناهگـاه و تکیه گـاه آفریـدی و وی را برای بقای ما ملجأ و نگهـدار، و برای مؤمنین از ما، پیشوای مفترض الطاعه قرار دادی، پس، از ما به حضرت او درود و سلامی فرست و مهربانی و نوازش خود را به ما بدین وسیله افزون فرمای.

«قسمتی از دعای ندبه»

(وقال ربکم ادعونی أستجب لکم...) [۱].

یکی از احساسات اصیل و حقیقی بشر، که ریشه فطری دارد، توجه به دعـا و ارتبـاط یـافتن بـا عالم غیب، و مبـدأ آفرینش، و قدرت ازلی الهی است.

حاجت به دعا در ذات بشر موجود است، و در هنگام اضطرار و ناامیدی از وسایل متعارف و اسباب و قوای مادّی آشکارتر می شود و انسان بی اختیار، با جان و دل به سوی خداوند کریم کارساز روی می آورد و از او یاری و مدد می طلبد.

دعا

بهترین غذای روح، و نشاط بخش روان است، و هیچ وسیله ای برای اقناع روح وسیع بشر از آن مؤثرتر نیست.

دعا سلاح مؤمن است، خستگی ها را می برد، و فشار مصائب و آلام را سبک می سازد.

انوار دعا، ضمائر را روشن و تیرگی قلوب را بر طرف می نماید.

چه احساسی از احساس احتیاج به دعا بهتر، و برای کمال نفس مفیدتر است؟

دعا کننده، ضعف و فقر و نیاز و حاجت خود را که تمام هویت هر ممکن است درک می کند، و به قدرت و توانائی و بی نیازی مطلق خدای جهان پناه می برد، وبا منبع واقعی تمام قدرتها و بی نیازیها و کمالات، ارتباط برقرار می کند، و ضعف و فقر و حاجت خود را با آن جبران می نماید، با اطمینان و اعتماد، به سوی آینده هر چه بهتر گام برمی دارد.

اگر دعا نباشد، و اگر بشر خدا را نخواند، چگونه می تواند بر حوادث پیروز شود؟ و در سختیها و شدائد چه پناهگاهی دارد؟

فواید نفسی و روحی و تربیتی دعا، و حتی تأثیر آن در ترقی فکر و معالجه بیماری های روانی، ثابت شده است، و بشر عصر فضا به این فواید بیشتر از گذشته نیاز دارد.

چون دعا برای انسان یک امر فطری است، و شعور هر کس به آن مسلّم است، پیشرفت علم و صنعت، بشر را از آن بی نیاز نساخته و بلکه دعا یک امر لازم و ضروری زندگی انسان شناخته شده، و در اجتماعات به اصطلاح پیشرفته، توجه به مظاهر دعا رو به افزایش است.

در روش دعا نیز، مثل نواحی دیگر، انسان محتاج به هدایت های

صحیح و معقول است که این احساس فطری و ضرورت روحی، سبب گمراهی و سقوط او نشود، و وسیله ای برای افراد استفاده جو و منحرف نگردد.

مظاهر دعا در جاهلیت و بین ملل قبل از اسلام، و ملل غیر مسلمان معاصر، مظاهری بود که به انحطاط فکری و اخلاقی، و خرافه پرستی [۲] کمک می کرد، و تبه کاری ها را زیاد و اعمال غیر انسانی و وحشیانه را ترویج می نمود.

وقتی آفتاب جهانتاب اسلام در جهان تابید، و پرده های خرافات را درید، چنانچه می دانیم انقلاب عظیم آن، همه شؤون زندگی اجتماعی، معنوی، اخلاقی، فکری، و سیاسی را فرا گرفت، و در همه نواحی وارد شد، و تاریکی ها را برطرف کرد.

دعا نیز از اموری بود که طبعاً در درجه نخست، مستقیم و غیر مستقیم، مشمول این انقلاب گشت و برنامه آن طوری ریخته شد که شایسته شأن هر بشر آزاد و مترقّی و فهمیده، و برای همه طبقات و تربیت عموم مفید، و مدرسه آموزش و پرورش باشد.

اسلام برنامه های آزادی بخش دعا را اجرا کرد، و شخص پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و آله و اوصیای آن حضرت: برنامه های دعا را به مسلمانان آموختند، و بسیار از اهداف عالیه اسلام را در ضمن دعا به مردم تعلیم و در دسترس جامعه گذارند.

چنانچه یکی از ذخایر بزرگ علمی و تربیتی اسلام را باید دعا شمرد؛ زیرا مسائل توحید و الهیّات، و نبوّت، و نظام حکومت و زمامداری، و اخلاق و حقوق مدنی، و احکام و آداب مختلف همه در دعاهائی که از اهل بیت رسالت: رسیده، مطرح شده و بطور

تحقیق مـدرسه دعای اهل بیت، یکی از مـدارس عالیه ای است که در رشد فکری، و ترقّی روحی و اجتماعی مسـلمانان اگر از آن استفاده شود اثر عظیم دارد.

و تـا مسـلمان این مـدرسه را نبینـد، شخصـیت اسـلامی او کامـل نمی شود؛ مـدرسه ای است که همواره در شب و روز به روی همگان باز، و تکرار درس های آن شخص را علی الدوام از درجه ای به درجه بالاتر صعود می دهد.

ما در اینجا نمی خواهیم فلسـفه و اسـرار دعا و ارزش ادعیه مأثوره از اهل بیت: مانند صحیفه سجادیه، و نقش دعا را در ساختن شخصـیت بیـان کنیم، و نمونه هائی از جمله های ادعیه و مضامین بلنـد آنها را در هر موضوع بیاوریم [۳] تا معلوم شود دین ما در هر نـاحیه تـا چه حـدّ غنی است، و چه سـرمایه های با ارزش و وسایل سـعادت و نیکبختی در دسترس ما قرار دارد، و از آن استفاده نمی کنیم، زیرا این موضوع محتاج به تألیف کتابی جداگانه است.

فقط می خواستیم متوجّه باشـیم که هدایت های اسـلام به حدّ کافی و وافی دعا را نیز فرا گرفته، و بطور صحیح تقاضای فطرت ما را برآورده، و برداشت بهترین بهره ها را از دعا، پیشنهاد کرده است.

پاورقی

[۱] و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. (سوره مؤمن، آیه ۶۰).

[۲] اگر بعضـی گمان کنند ملل به اصـطلاح پیشرفته عصر ما، از خرافات و اندیشه های بی اصل، و باورهائی که حاکی از عدم رشد و علیل بودن قوای فکری است آزاد شده اند، اشتباه می نمایند؛ آنها با همه ادعاهائی که

دارنـد، چنان گرفتار خرافات هسـتند که واقعاً عجیب است. آمارهائی که گاهی در مجلات و روزنامه ها می خوانیم، معلوم می سازد که این صاحب اختیاران جوامع انسانی محروم، در هر رشته از مظاهر زندگی تا چه حد گرفتار خرافات و روشهای ناپسند هستند، که اگر یک صدم آن از یک جامعه شرقی ظاهر شود، از هر سو چماق ارتجاع و عقب ماندگی را بر سرش می کوبند.

هم اکنون در کشورهـای غربی، مردم اعتقاد عجیبی به فالگیرها دارنـد که غرب زدگی متأسـفانه بعضـی جرایـد ما را نیز مشوق آن سـاخته است. تنهـا فرانسه طبق یک خبر رسـمی (اطلاعات شـماره ۱۱۴۶۰) در یـک سـال بیش از سـیصد میلیارد فرانک به فالگیرها پرداخته است. در سائر رشته ها نیز زندگی این جوامع، پر است از تضاد و ضعف قوای عقلانی، و اعمال خلاف شرف و فضـیلت. بـاز در همین اطلاعات شـماره ۱۳۸۲۳ ص۶ مقـاله در قلب آمریکـای متمـدّن را بخوانیـد تـا از انحطاط قوای فکر و معنوی به اصطلاح پیشرفته و مافوق بشر مطلع شوید.

[۳] در کتـاب «عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق، یا ماه مبارک رمضان» اثر نگارنـده به طور اختصار پیرامون دعا و برنامه های ماه مبارک مطالبی که با این بحث ارتباط دارد، نوشته شده است.

دعای ندبه

یکی از دعاهای مشـهور که همواره بسـیاری از مؤمنان و مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق، و حکومت جهانی عدالت اسلام، و ارادتمنـدان درگـاه ولایتمـدار حضـرت بقیه الله، ناموس الـدهر و ولی عصـر، مولانا و سـیدنا صاحب الزمان ارواح العالمین له الفداء خواندن آن را شعار خود قرار داده، و در مناسبت ها و فرصت

های معین، با آن رهبر اَبرار، و سر سلسله أخبار و أحرار، تجدید عهد نموده و مجالسی پرشور و روحانی، به عنوان قرائت آن تشکیل می دهند، دعای شریف ندبه است.

نظر به اینکه بعضی از آقایان عزیز، از این ناچیز توضیحاتی در مورد این دعا خواسته اند، و رد تقاضای آنان را سزاوار ندیدم، با کثرت اشتغال، و ضعف مزاج، بطور مختصر، پاسخ پرسش های ایشان، و دیگران را به عرض می رسانم.

امید است مورد قبول چاکران آستان ولیّ زمان، و قطب دوران عجّل الله تعالی فرجه واقع شود.

مقدمه

امام صادق و ندبه بر حضرت مهدی

پوشیده نماند که ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام و اظهار شوق به لقای آن حضرت، و گریه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بودن از فیض حضور، و دعا برای تعجیل فرج و ظهور، و ذکر فضایل و مناقب، و اقدامات و برنامه های انقلابی و اصلاحی آن وجود مبارک، و اظهار تأسف از اوضاع ناهنجار، و روی کار بودن حکومت های باطل و مستبد، و روش های بیدادگرانه، یک سنّت حسنه ای است که همواره شیعه بر آن مداومت داشته، و آن را شعار خود قرار داده، و تا ظهور دولت حق، و تأسیس حکومت جهانی اسلام، و آزادی و نجات تمام انسان ها، این شعار برقرار، و روشنگر خواسته های ارزنده و با ارج، و هدف مترقّی و نجات بخش اسلام است.

و در ضمن هم یک نوع اِنکار مُنکَر، و محکوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بیداد و فساد و گناه، و پشتیبانی از حق و عدالت، و نشانه زنده بودن احساسات انسانی

پیروان مکتب مبارز قرآن و تشیع است که: «من ترک إنکار المنکر بقلبه ویده ولسانه فهو میت بین الاحیاء» [۱].

این ندبه را شیعه از امامان خود که کار و عملشان سرمشق، و پیروی از گفتار و رفتارشان بر حسب حدیث متواتر ثقلین و احادیث صحیح دیگر وظیفه هر مسلمان است، آموخته اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه: بر حسب روایات، کراراً ضمن آنکه از اوضاع آخر الزمان، و فتنه هائی که ظاهر می شود، و فشارهائی که بر اهل حق وارد می گردد خبر می دادند، نگرانی و تأثر خود را هم اظهار می فرمودند.

شیخ صدوق و شیخ طوسی رضوان الله علیهما هر یک به سند خود حدیث مفصلی را از «سدیر صیرفی» [۲] روایت کرده اند که در آن، گریه و نُدبه امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر غیبت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه بیان شده است که ما برای رعایت اختصار جمله ها و مضمون قسمتی از این حدیث شریف را که ارتباط با ندبه دارد در اینجا نقل می نمائیم.

سُدیر صیرفی می گوید: من و مُفَضّل بن عمر، و ابوبصیر، و أبان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته، و لباسی که از مو بافته شده، و طوقدار و بی گریبان بود، پوشیده است و مانند فرزند مرده جگر سوخته گریه می کرد. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشک کاسه چشمهایش را پر کرده بود و می فرمود:

«سیدی غیبتک نفت رقادی، وضیقت علیّ مهادی، وابتزت منی راحه

فؤادی، سیدی غیبتک أوصلت مصابی بفجایع الابد، وفقد الواحد بعد الواحد یفنی الجمع والعدد، فما أحس بدمعه ترقئ من عینی وأنین یفتر من صدری عن دوارج الرزایا وسوالف البلایا إلا مثل بعینی عن غوابر أعظمها وأفظعها وبواقی أشدها وأنکرها، ونوائب مخلوطه بغضبک، ونوازل معجونه بسخطک = آقای من، غیبت (دوری) تو خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است. آقای من، غیبت تو مصیبتم را به مصیبت های دردناک ابدی پیوسته، و از دست دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی می سازد، پس احساس نمی کنم به اشکی که در چشمم خشک می گردد، و ناله ای که در سینه ام آرام می گیرد، مگر آنکه مصائب بزرگ تر و دلخراش تر و پیشامدهای سخت تر و ناشناخته تر در برابر دیده ام مجسّم می شود».

سدیر گفت: عقل از سر ما پرید، و دل های ما از غم و اندوه این پیشامد هولناک، و حادثه خطرناک پاره شد، و گمان کردیم از اتفاق ناگوار کوبنده ای این چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم، خدا دیدگانت را نگریاند ای پسر خیر الوری! از چه پیشامدی اینگونه گریانی، و از دیده اشک می باری؟ چه حالی روی داده که اینگونه سوگواری؟

حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتیش از آن افزون شد، از روی تعجب فرمود:

وای بر شما، بامداد امروز نگاه کردم در کتاب «جَفر»، و آن کتابی است که علم مرگ ها و بلاها، و آنچه واقع شده و واقع می شود تا روز قیامت،

در آن منـدرج است. و خـدای، محمد صـلی الله و علیه و آله و امامان بعد از او را به آن اختصاص داده است. و تأمل کردم در موضوع ولادت غائب ما و غیبت و طول عمر او [۳] و گرفتاری مؤمنان در آن زمان، و شک هائی که از جهت طول غیبت در دل هایشان پیدا می شود، و اینکه بیشتر آنها از دین برگردند، و رشـته اسلام را از گردن بردارند (تا آخر حدیث که طولانی و مفصل است، و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت، و اینکه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم علیه السلام سه برنامه را که در مورد سه پیغمبر جاری شده اجرا فرموده است) [۴].

فرمایش سید ابن طاووس

سید أجل، أورع، أزهد، صاحب کرامات، سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی (ت۶۶۴ه) در کتاب مستطاب اقبال ص۲۶۰ پس از ذکر دعاهای وداع ماه رمضان بیاناتی فرموده که ترجمه اش بـدین مضـمون است:

«از وظایف شیعه امامیه، بلکه از وظایف امّت محمّدی این است که در این اوقات، و این فرصت ها متأسف و اندوهناک باشند برای محروم بودن از برکات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی علیه السلام تا خدا ببیند که بر قدم صفا، و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:

اُردد طرفی فی الدیار فلا أری وجوه أحبائی الذین اُرید [۵].

زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقای امام، از مصیبت گذشتن ماه رمضان بزرگ تر است.

اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان،

و یا فرزنـد عزیز گرفتار شونـد، وحشت زده و ناراحت و غمناک می شونـد، در حالی که بهره و انتفاع از پـدر و برادر و فرزند، در برابر برکات و انتفاعات مهم ما از حضرت مهدی علیه السلام که خلیفه خاتم الانبیاء، و امام عیسی در نماز و ولیّ امور، و بر طرف کننده انواع کرفتاری ها و بلیّات و مصلح تمام کارها است، ارزشی ندارد».

پاورقی

[۱] هر کس ترک کنـد انکار منکر را (نهی از منکر ننمایـد) به دل و دست و زبان، او مرده ای است میان زندگان. (وافی، ج۹، ب۲۲، ص۲۸).

[۲] سدیر صـیرفی از اصحاب حضرت باقر، و حضرت صادق علیهما السلام است که «کَشّی» در رجال خود ص۱۳۸، طبع بمبئ حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد.

[۳] در موضوع طول عمر، و فلسـفه غیبت آن حضـرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنـده «منتخب الاثر» باب۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از فصل دوم، و «نوید امن و امان» بخش دوّم، ص۱۴۵ ۲۰۶، و بخش سوّم ص۲۰۷ ۲۹۱.

[۴] رجوع شود به کتابهای «کمال الـدین»، ص۳۵۲ ۳۵۷، و «غیبت» شـیخ طوسی ص۱۰۴ ۱۰۸، و ترجمه، ج۱۳، بحار، ص۱۶۶ ۱۷۰.

[۵] می گردانم نگاهم را در خانه، پس نمی بینم صورت دوستانی را که می خواهم.

پرسشهایی که می شود

نکته ای که در اینجـا یـادآوری آن منـاسب است این است که: یکی از بیماریهـای خطرناک و مسـری، بیماری تردیـد و شـک پذیری در مسائل دینی و مذهبی است. مانند آنکه یک آمادگی و گرایشی به این پذیرش فراهم شده باشد، شبهه ها، شک ها، و

مغلطه کاری ها را بدون تحقیق و بررسی کامل می پذیرند، و به عکس در مسائل عصر، و علمی، و اجتماعی، و تربیتی و آنچه به دروغ تجدّد و ترقّی، و محصول دنیای مادّی و ماشینی، و اجتماعات غربی و شکستن سدهای اخلاقی است، زود پذیری و زودباوری رایج شده، و حتی خرافات را به جای حقایق می پذیرند، و رفتارهای ننگین، و کردار زشت، و ناپسند بیگانگان را به جای آداب حسنه بر می گزینند، و با افتخار، و بی چون و چرا از آنها تقلید می کنند.

در سنت های دینی، و دستورات اسلامی تا می توانند خورده گیری های ناهنجار، و بی معنی می نمایند، و از فلسفه و فائده آنها می پرسند ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک، و مو و سبیل، و امور اجتماعی و خانوادگی، و فرهنگی، ندانسته و بدون اینکه فایده ای از آن در نظر بگیرند، سرمشق خود قرار داده، و بلکه غالباً با علم به ضرر از بیگانگان پیروی می کنند.

در احادیثی که در کتابهای معتبر روایت شده، و مردان خبیر و اهل فن و اطلاع به آن اعتماد کرده اند شبهه می کنند، و نمی پذیرند، در حالی که خبرهای مؤسسات خبرسازی و شایعه پردازی را، با وجود هزار علت و احتمال جعل و دروغ، قبول می کنند.

بدیهی است این حال ناشی از ضعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی، و تسلیم کورکورانه افکار و عادات بیگانگان بودن است.

پاره ای هم پیدا شده اند که با القای شبهه، و استهزاء، و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی

می خواهند خود را در جمع روشنفکران وارد، و اهل تحقیق و منطق معرفی نمایند.

این روش در سطحهای مختلف، و پیرامون موضوعات متنوع ظاهر می شود. از مسائل اصول دین، و الهیّات، و محرمات، و مستحبات، و مکروهات، سخنی می گویند و به طور تحقیر آمیز و استفهام پرسش می نمایند.

ما آنچه دیده ایم بیشتر این افراد یا از صلاحیت علمی محروم، و عامی و بی سوادند و یا اینکه می خواهند با این روش خود را نواندیش معرفی کرده، و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنائی کامل ندارند، و باور کردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است جائی باز کنند، و صاحب مکتبی شوند.

اینها بیشتر برای فریفتن و اِغفال افراد خام و نپخته، حتی از الفاظ داغ، و اصطلاحات و لغات انگلیسی و فرانسه و اسامی مکتبهای گوناگون نیز استفاده کرده، و کسانی را که غرب زده، و عاشق الفاظ فرنگی مآبانه هستند، فریفته و در اشتباه می اندازند. چون اگر ساده، و بی پیرایه سخن بگویند مقاصدی که دارند آشکار شده و بیشتر مردم ملتفت می شوند و کالای آنها را نمی خرند. پس در لابلای الفاظ و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می گویند تا افراد غیر وارد، گمان کنند سخن آنها مبتنی بر یک اساس مسلّم علمی جدید، و فلسفه پذیرفته شده تازه است.

به هر حال در عین حال که معتقدیم باید باب بحث و نظر و پی جوئی و تعقل و بررسی آزاد، به روی همه باز باشد، و از این جهت از کسی گله نمی کنیم بلکه از آن استقبال کرده، و آن را

سبب تنویر افکـار و روشن شـدن حقـایق، و تجلی هر چه بیشتر انوار معارف اسـلام می دانیم، به این اشـخاص نیز نصـیحت می کنیم که آقایان! اشتباه کاری و تدلیس، و اظهار شک و تردید، شبهه سازی و مسخره کردن حقایق، و سست کردن عقاید عامّه از راه تمســخر و اســتهزاء، و بیانـات جسـارت آمیز، و حملـه بـه ایـن و آن، دشـنام دادن، و مردم را بـه هـم بـدگمان کردن، و سرگردان نمودن، و اندیشه های سوء را رشد دادن کار آسانی است. آنچه مشـکل و دشوار است، و کار همه کس نیست مردم را بر یـک اصول صـحیح اسـتوار داشـتن، و متحـد کردن، و از شـبهه و شـک خارج گردانیـدن، و به سوی یک مسـیر معقول و مقرون به خیر و سـعادت دنیا و آخرت راهنمائی کردن است که فقط انبیا و اولیا و رجال الهی از عهـده این خدمت برآمده اند. و حتی فلاسفه، و حکما نیز در جنبه ایجابی و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤسس داشته باشند.

آنـانکه نقش مخرب را بـازی کرده، و خواسـتند این کـاخ بـا عظمت، و این یگـانه پناهگـاهی را که انبیا به امر خـدا برای مردم ساختنـد، خراب و ویران سازنـد، سـرانجام جز ایجـاد نابسامانی و بی مأخـذی و بی مقصـدی و لا مسـلکی، چه دردی را درمان کردنـد؟، و بر کجای این همه زخمهائی که پیکر جامعه انسانیّت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر و حسد و غرور و جاه پرستی برداشته، مرهمی گذارند.

اگر در بیان این نکته بیش از حد این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که

معلوم باشد حقیقت جوئی، و تلاش برای بالا بردن سطح معرفت و بصیرت و روشن شدن اذهان، و تحصیل یقین کامل تر، و همچنین مجاهده برای جستن حق، یک مطلب است، و شبهه سازی و مسخره کردن حقایق و اتکاء به غرور، و دانستن یک سلسله الفاظ فریبنده و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدس هستند، با افرادی که در میدان دوّم خود نمائی می کنند از زمین تا آسمان فرق دارند، و نباید آنها را به هم اشتباه کرد، و شبهه سازی را حقیقت جوئی شمرد.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس بهر دستی نباید داد دست

ای بسا ابلیس آدموار زشت

که برد انسان به دوزخ نه بهشت

پرسش هائی که پیرامون این دعا می شود، چهارده پرسش است به این شرح:

۱- اعتبار دعا از جهت سند

۲ جمله «لیت شعری أین استقرت بک النوی بل أی أرض تقلک أو ثری أبرضوی أو غیرها أم ذی طوی = ای کاش می دانستم که در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه رضوی یا ذی طوی یا نه اینجا و نه آنجا؟» چه ارتباط به امام زمان علیه السلام دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در «ذی طوی»، و کوه «رضوی» می گیرند، و حال آنکه رضوی به عقیده فرقه کیسانیه جایگاه، و محل اختفاء و غیبت محمّد حنفیه است که معتقد بودند در این کوه از انظار مخفی، و از آنجا ظهور خواهد کرد، و امام زمان علیه السلام نه در غیبت صغری، و نه در غیبت کبری، و نه پس از ظهور هیچ رابطه ای با این کوه ندارد،

و اساساً غیبت آن حضرت به این صورت نیست که در جای مخصوصی قرار گرفته باشند بلکه در همه جا و هر مکان بخواهند حاضر می شوند، و این ما هستیم که آن ولی خدا را نمی شناسیم، و تشخیص نمی دهیم.

بنا بر این، سؤال از اینکه تو در کدام جایگاه مخفی بسر می بری، ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدی موعود شیعه امامیه سازگار نیست؟

۳ از مطالعه دقیق متن دعا که از ائمه اثنی عشر: به تصریح، و ترتیب نام برده نشده، و پس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می گوید، ناگهان و بی واسطه به امام غائب خطاب می کند، با از سؤال (سؤال دوّم) بیشتر در ذهن طرح می شود.

۴ جمله «وعرجت بروحه الی سمائک = و روح او را به آسمانت عروج دادی» نیز با إجماع و اتفاق، و آیات قرآن مجید، و اخبار و احادیث که دلالت بر جسمانی بودن معراج حضرت رسول خدا صلی الله و علیه و آله دارند، مخالفت دارد.

۵ چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او خطاب کرده اند: «لیت شعری أین استقرت بک النوی...؟ = کاش می دانستم که در کجا سکونت داری...».

۶ دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی: پیدا شده، و به ایشان بسته شده و بدعت است؟

۷ این جمله دعا «وسألک لسان صدق فی الاخرین فأجبته وجعلت ذلک علیاً = و از

تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را اجابت کردی و آن را عالی و بلند مرتبه قرار دادی». با قرآن مخالف است؟

۸ جمله «وأوطأته مشارقك ومغاربک = و وارد ساختن او را به مشارق و مغارب خود» نیز مخالف با قرآن مجید است؟

۹ این جمله: «وأودعته علم ما کان و مایکون الی انقضاء خلقك = و دانش گذشته و آینده، تا پایان آفرینشت را به وی ودیعه دادی». نیز با قرآن مخالفت دارد؟

۱۰ این جمله: «ثم جعلت أجر محمد صلواتك علیه وآله مودتهم فی کتابك... = سپس اجر محمد صلواتک علیه وآله را در کتاب خویش مودّت و دوستی و پیوند با ایشان قرار دادی...» نیز با قرآن سازگار نیست؟

۱۱ پرسش دیگر این است که این دعا را در هزار مسجد و مکان می خوانند، آیا امام در همه جا حاضر و شنوا و لا مکان و حاضر در هر مکان است، مانند خدا؟ البته خیر، پس اگر در همه جا حاضر نیست، چرا در دعا می خوانیم: «یابن الساده المقربین یابن النجباء الاکرمین = از زاده آقایان مقرب درگاه خدا ای زاده نجیبان گرامی» پس این دعا خلاف عقل است؟

۱۲ یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است «یابن یس والذاریات یابن الطور والعادیات»؟

۱۳ خواندن غیر خدا شرك است و چون در این دعا امام خوانده می شود، پس خواندن آن کفر و شرك است؟

۱۴ خواندن این دعا، سبب رکود فعالیتهای اسلامی، و خمود و تخدیر افکار، و اقناع نفوس به ندبه و گریه، و مانع از اشتعال آتش ناراحتی ها و نارضایتی ها

و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می شود، و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای برقراری نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام، باز می دارد؟

شاید پرسش هائی که پیرامون این دعای شریف می شود بیش از این چهارده سؤال نباشد، که ما به حول و قوه الهی به هر یک جداگانه جواب می دهیم.

تذکر مهم

معتبر دانستن دعای شریف ندبه از اصول دین نیست، و معتبر نشناختن آن به صحت عقاید، و اصولی که در نزد شیعه معتبر است، خللی وارد نمی آورد.

این موضوع یک مسأله فرعی است، و اظهار نظر در باره آن برای کسی که اهل اجتهاد باشد آزاد است، و من دوست نمی دارم که این هم یک عنوانی باشد که سبب تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود.

بله بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القاء شده، و حکایت از دارا بودن یک سلیقه و روش های خاص مذهبی، و گرایش به آراء فرقه وهابیه و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا صلی الله و علیه و آله دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت: است. «عصمنا الله وجمیع إخواننا من الزلات وهدانا الی صراطه المستقیم».

اعتبار سند دعای ندبه

در باب حُجّیت خبر واحد، بالاخره در علم اصول، اطمینان به صدور، میزان اعتبار شناخته شده و روش عرف و عقلا نیز بر همین نحو قرار دارد، بلکه به اخبار تاریخی، و نقلهائی که بسا از نظر محدّث مورد اعتماد نیست اعتماد می کنند، و همین قدر که تاریخ معتبر یا مشهوری واقعه ای را نقل کرده باشد، آن را قبول

می نمایند. ولی علمای اسلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شرع، تعیین هدفها، تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه، از این روش عرف، پا را فراتر نهاده و تحقیق و دقّت و رسیدگی بیشتری می کنند و در رجال سند احادیث، و عدالت و ثِقه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسلک سیاسی او، کاملاً کنجکاوی می نمایند، و تا اطمینان پیدا نکنند به حدیث عمل نمی نمایند، و اصولی که در این موضوع مراعات می شود حاکی از نهایت دقّت و تفحص و اعتنای شیعه به واقع جوئی و حقیقت پژوهی است.

این جهت هم هست که این فحص و رسیدگی، و تحصیل اطمینان به صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی، مثل واجب و حرام، یا معاملات و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد بیشتر انجام می شود، و معمولاً در احادیث دیگر، مانند اخبار مربوط به اصول عقائد [۱] و مستحبات، به این مقدار رسیدگی و دقت نیاز پیدا نمی شود.

راجع به دعا هم، در صورتی که مضامین آن مقبول و شرع پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد، و ورود آن بالخصوص ثابت نشود، چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکده است، خواندن آن بر حسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحب است، و در مقام عمل حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می شود، و برای درک فیض و ثواب مخصوص آن نیز بر حسب اخبار «من بلغ» رجاءً هم که بخوانند به آن نایل

می شوند.

قوّت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می افزاید و سخن شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت: و دعاهائی که از ایشان رسیده مأنوس هستند، آن را می شناسند. چنانچه از جمله بندی های سست، و مضامین کوتاه بعضی از دعاها می فهمند که از اهل بیت: نیست.

پس از این مقدمه فشرده و مختصر، راجع به اعتبار دعای شریف ندبه می گوئیم: این دعا از حیث سند، اگر چه مسند نباشد، مع ذلک اطمینان بخش و معتبر است و برای اینکه آن را بخوانیم، و مانند یکی از دعاهای مشهور و متداول مواظبت به آن داشته باشیم، به اعتبار بیشتر نیازی نیست زیرا:

۱ این دعا سید جلیل، صاحب مناقب و مفاخر، «سید رضی الدین علی بن طاووس» قدس سرّه که از اعلام قرن هفتم هجری، و از رجال بزرگ شیعه، و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف، و با اطلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب اقبال (ص۲۹۵ ۲۹۹) و در کتاب مصباح الزائر فصل هفتم، و شیخ جلیل «محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری» از اعلام قرن ششم، در کتاب مزار معروف به «مزار محمد بن المشهدی» که علامه مجلسی آن را «مزار کبیر» نامیده (دعاء صد و هفتم) نقل کرده اند و همچنین در مزار قدیم، که ظاهراً از تألیفات «قطب راوندی» است نیز نقل شده، و نقل دعا در مثل هر یک از این سه کتاب، دلیل این است که این شخصیت های بزرگ، و متبحر و حدیث شناس، این دعا را معتبر شناخته اند.

اگر کسی بگوید:

مدرکی برای این دعا جز کتاب سید بن طاووس نیست و سیّد هم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول الحال نقل کرده است، زیرا عبارت او این است:

«ذکر بعض أصحابنا: قال: قال محمد بن علی بن أبی قره: نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری رضی الله و عنه دعاء الندبه وذکر أنه لصاحب الزمان صلوات الله علیه، ویستحب أن یدعی به فی الاعیاد الاربعه».

جواب این است که:

اولاً، چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب هائی که پیش از عصر سید تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

ثانیاً، فردی چون سید ابن طاووس، از مجهول الحال، به این لفظ «بعض أصحابنا» که مشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی کند.

ثالثاً، هر کس اهل فن باشد، ملتفت می شود که مراد ایشان هم از «بعض أصحابنا» همان «شیخ محمد بن المشهدی» صاحب مزار کبیر است، و عبارت او در مزار کبیر که دعای صد و هفتم آن است که:

«الدعاء الندبه، قال محمد بن أبی قره نقلت من کتاب أبی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری رضی الله و عنه هذا الدعاء، وذکر فیه أنه لصاحب الزمان صلوات الله علیه وعجل فرجه وفرجنا به ویستحب أن یدعی به فی الاعیاد الاربعه».

این عبارت را با عبارت سید ابن طاووس پیش هم بگذارید، و خودتان داوری کنید.

۲ پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه «ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنانی» معاصر نجاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم، در کتاب دعائی که شیخ محمد بن المشهدی در کتاب مزار، و

سید ابن طاووس در مصباح الزائر و اقبال، از آن بسیار نقل کرده و بر آن اعتماد فرموده اند، و همچنین از مآخذ کتاب مزار قدیم می باشد، این دعا را روایت کرده است، و چنانچه گفته شد ایشان نیز از رجال شیعه می باشد و علاوه بر کتاب دعای مذکور، کتاب دیگری به نام «التهجد» دارد، و در کتبی مثل رجال نجاشی و علّامه، توثیق شده است، و نقل ایشان نیز دلیل این است که این دعا را معتبر شناخته، و بلکه استحباب خواندن آن را در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه ظاهر این است که سید بن طاووس، و شیخ محمد بن المشهدی علیهما الرحمه نیز آن را بخصوص مستحب می دانسته اند.

۳ شیخ جلیل ثقه، ابوجعفر محمد بن الحسین بن سفیان بزوفری [۲] در کتاب دعای خود، دعای ندبه را روایت کرده است، و ایشان از مشایخ شیخ مفید رضوان الله علیهما است، که بر حسب اسانید روایات کتاب أمالی شیخ ابی علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است، و محدّث نوری، در خاتمه «مستدرک» او را چهل و دوّمین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است، و این شیخ جلیل نیز صریحاً به استحباب خواندن این دعا فتوی داده است.

اگر گفته شود: صاحب کتب رجال محمد بن حسین بزوفری را، مجهول الحال دانسته اند. جواب این است که: چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شیخ مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار

روایت کرده [۳] و برای او طلب رحمت نموده است، چنانچه محمد بن المشهدی و «سید» در حق او «رضی الله عنه» فرموده اند.

اگر کسی بگوید: «محمد بن الحسین بزوفری در عصر ائمه نبوده تا از امام این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از چه کسی و از کجا این دعا را گرفته است».

جواب می دهیم: مگر کسی گفته است محمد بن الحسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام روایت کرده است، و مگر لازم است که هر کس روایتی را از امام روایت می کند معاصر با ائمه باشد؛ مگر نمی شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلّمی را با حذف سند، بطور ارسال نقل نماید، بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه: بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می آوردند، عین متن را ذکر می کردند. اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحةً سند آن را نقل نکرده اند، ویا اینکه آنقدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی نیاز می شمرده است.

بنا بر این می توان حدس زد که خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه: و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده، و این شعاری است که دست به دست رسیده و اَخلاف از اَسلاف، و بازماندگان از

گذشتگان، آن را گرفته، و در محضر و منظر محدثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده، و از خواندن دعاهای بی مأخذ، و پیروی از روشهای بی مدرک، به شدّت ممانعت می فرمودند خوانده می شده، و کسی بر اعتبار آن ایرادی نداشته است.

۴ علاّمه مجلسی؛ با دقّت و تتبع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق العاده ای که در اخبار و احادیث، و رجال روایات، و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب هایی مثل بحار، و تحفه الزائر که در مقدمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است نقل فرموده، صریحاً و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می شود، تصدیق فرموده است، و عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب مستطاب «زاد المعاد» این است.

«و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقّه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام به سند معتبر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، که مستحب است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر».

محقق است که چنین کلام صریح و شهادت محکمی را ایشان بدون مأخذ و مصدر معتبر، نفرموده است.

علاوه بر ایشان، سید جلیل علامه «صدر الدین محمد طباطبائی یزدی» (متوفای ۱۱۵۴ هجری) نیز در ابتدای شرحی که به دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مروّیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نموده است.

با توجّه به مجموع مطالبی که عرض

شد، اعتبار این دعا، به خصوص با ملاحظه متن آن، مُحرز، و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است، و استحباب خواندن آن نیز بالخصوص، و حد اقل از جهت ادله عامّه مسلّم و ثابت است، و محل هیچگونه اشکالی نمی باشد، و محتاج به تمسک به اخبار «من بلغ» نیست.

پاورقی

[۱] در قسمت هائی که عقلی خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می شود ولی در قسمت هائی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

[۲] بزوفر بفتحتین و سکون واو، و فتح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسط بغداد، در کنار نهر موفقی در غربی دجله (معجم البلدان، ج۲، ص۱۶۶).

[۳] مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت الله بروجردی قدس سرّه که در علم رجال و حدیث، و معرفت طبقات، و تمیز مشترکات، مانند سایر علوم اسلامی یگانه و بی نظیر بود، می فرمود: یکی از طرق معرفت رجال شخصیت تلامذه و شاگردان آنها است که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کثر الروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

اخبار من بلغ و تسامح در ادله سنن

بعضی گمان کرده اند، مستند کسانی که این دعا را در کتاب های خود نقل کرده و فتوی به استحباب خواندن آن داده اند، اخبار «من بلغ» و تسامح در ادله سنن است. لذا اشکال کرده اند که تسامح در ادله سنن در جائی است که با سند ضعیفی به معصوم برسد، و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود ذکر نکرده اند.

جواب از این اشکال این است که:

اولاً،

ورود و صدور این دعا از معصوم علیه السلام مورد اطمینان است، و آن چیزی که ملاک حجّیت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می شود.

ثانیاً، بنفس اطلاق ادله عامّه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است.

وثالثاً، در باب تسامح در ادله سنن و اخبار «من بلغ» ذکر نشده است که باید بلوغ با سند متصل به معصوم باشد، بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو باشد مسنداً یا مرسلاً کفایت می کند. شما چرا به قاعده و احادیث، بی دلیل حاشیه می زنید، و اطلاق آن را مقید می سازید. حتی فتوای فقیه به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد نیز در بلوغ کافی است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری ؛ هم در تنبیه پنجم از تنبیهات رساله ای که در جواز تسامح در ادله سنن مرقوم فرموده، تصریح کرده است. و اولی به اعتبار، فتوای فقهائی است که در کتب فتوائی نیز متون روایات را ذکر می کرده اند. جائی که قُدما به رساله «علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نص یا به زبان علمی «عند اعواز النصوص» عمل می کردند، در مورد مستحبات با وجود اخبار «من بلغ» ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است [۱].

پاورقی

[۱] راجع به مطالب این فصل رجوع شود به رجال نجاشی، ص۲۸۳. رجال علامه، ص۱۶۴. هدیه الزائرین، ص۵۰۷. الکنی والالقاب، ج۱، ص۴۰۳. بحار الانوار، ج۱، ص۱۸. الذریعه، ج۸، ص۱۸۴ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ج۴، ص۵۰۳. مصباح الزائر فصل۷ (نسخه خطی) مزار محمد

بن المشهدی دعای ۱۰۷ (نسـخه خطی) هر دو نسـخه از کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. اقبال، ص۲۵۵ ۲۹۹. مستدرک، ج۳، ص۵۲۱. زاد المعاد. و تحفه الزائر علامه مجلسـی. رساله جواز تسامح در ادله سنن شیخ. معجم البلدان. شرح دعای ندبه شریف صدر الدین محمد طباطبائی.

بررسی و پاسخ به پرسش درباره جمله لیت شعری این استقرت بک النو

برای اینکه پرسش بهتر بررسی شود، لازم است نخست ذوطوی، و رضوی، این دو مکان مقدس را، بشناسیم، و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذو طوی: «مجمع البحرین» می گوید: ذو طوی بفتح طاء و ضمّ، امّا ضمّ مشـهورتر است، موضـعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکّه که از آنجا خانه های مکّه دیده می شود «قاموس» گفته است، ذوطوی مثلثه الطاء که گاهی هم با تنوین تلفظ می شود موضعی است نزدیک مکّه.

«معجم البُلدان» از جوهری نقل کرده است که: ذی طوی به ضم طا موضعی است نزدیک مکّه.

«أخبار مکّه المشرفه» [۱] می نویسد: ذوطوی نمازگاه پیغمبر صـلی الله و علیه و آله است. هر زمان آن حضـرت به مکّه تشریف می آوردند در ذی طوی فرود می آمدند، و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می خواندند.

و نیز در «أخبار مکّه المشرفه» [۲]، روایت شده است که ذوطوی بطن مکّه، یعنی زمین آن است.

بنـا بر این به هر یـک از این دو معنی که مراد باشـد، ذوطوی مکانی است مقـدّس و محترم و مبارک و محل نزول رسول خـدا صلی الله و علیه و آله است.

رضوی: «رضوی» به فتح راء مانند سَکری، کوهی است مقدّس و مبارک که از کوههای مدینه طیّبه بوده و در

نزدیکی ینبُع قرار دارد و دارای دره ها و زمینها و مسیلها و آبها و درختها می باشد، و آن ابتدای کوههای تهامه است، و تا مدینه چهار شب راه است، و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است [۳].

اما پاسخ

اینکه فرمودید: غیبت امام علیه السلام به این صورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد، و از آنجا بیرون نرود، سخنی حق و صحیح است. آن حضرت نه در رضوی، و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی از اهل سنّت به شیعه افترا بسته اند، پنهان نمی باشند، و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده، و از أنجا ظاهر می شود، و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می کشند، یکی از افتراهای شاخ دار آشکار است [۴] و در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام در طول زمان غیبت نمی باشد. نه شیعه امامیّه این را گفته و حتی اهل سنّت هم به ایشان آن را نسبت نداده اند.

بله، فقط در مورد محمد حنفیّه نقل شده است که برخی از فرق کیسانیّه [۵] که اکنون قرنها است منقرض شده و از بین رفته اند، این عقیده را داشته اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب هم که آن حضرت در عصر غیبت در مکان معیّنی قرار ندارند، بلکه به هر جا و هر مکان بخواهند تشریف می برند، و وظایفی را که دارند انجام می دهند، و این ما هستیم که آن حضرت

را نمی بینیم، صحیح است، و در همین دعای ندبه در این جمله «بنفسی أنت من مغیّب لم یخل منا = جانم به فدایت ای که از چشم ما نهانی ولی از اجتماع ما به دور نیستی». به این معنی تصریح شده است، و از نهج البلاغه و اخبار و احادیث دیگر نیز استفاده می شود [۶] و در عبارت یکی از زیارات است:

«السلام علی الامام الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار = سلام بر امامی که از چشم ها پنهان و حاضر در شهرها است».

پاورقی

[۱] ج۱، ص۴۳۶.

[۲] ج۱، ص۱۹۷.

[۳] وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، فصل۷ از باب۵ و فصل۸ از باب هفتم، ص۹۲۶ و ۹۲۷. ج۳، ص۱۲۱۸ و ۱۲۱۹، ج۴.

[۴] در دو کتاب نوید امن و امان، ص۲۰۴ ۲۰۶، و منتخب الاثر، ص۳۷۱ ۳۷۳، تألیف نگارنده این موضوع بطور مفصل بیان شده، و بطلان این افترا آشکار گردیده است.

[۵] کیسانیه فِرَق متعددی بوده اند: فرقه ای می گفتند محمد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش معلوم نیست. فرقه ای گفتند در جبال رضوی مقیم شده، و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته، و فرزندش عبدالله ابوهاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرق و اختلافات زیاد داشتند، و آنها که می گفتند در کوه رضوی است یک فرقه از کیسانیه بوده اند (رجوع شود به فرق الشیعه نوبختی، ص۲۶ ۳۶، والتبصیر ص۳۴ ۳۸).

[۶] رجوع شود به نهج البلاغه خطبه ۱۵۰ که ابتدای آن این است وأخذوا یمیناً وشمالاً، و غیبت شیخ طوسی، ص۱۰۲ و منتخب الاثر از نگارنده، باب۲۷، فصل۲، ص۲۵۷ و ۲۶۲.

ارتباط امام با ذی طوی و رضوی

از آنچه

گفته شد معلوم شد که امام علیه السلام نه در ذی طوی، و نه در رضوی قرار ندارند، و این جمله «لیت شعری أین استقرت بک النوی بل أی أرض تقلک أو ثری» هم، پرسش از قرارگاه دائمی آن حضرت نمی باشد، و پرسش از زمان حال، و همان هنگام خطاب و دعا است، و بلکه پرسش و استفهام حقیقی نیست، زیرا بر حسب احادیث کسی بر قرارگاه آن حضرت مطلع نیست [۱] و عبارات و استفهامهائی که در این دعا است همین موضوع را تأیید می کند.

پس این جمله دلالت دارد که آن حضرت قرارگاه مشخص و معینی ندارند، و با عقیده کیسانیّه که یک فرقه از بین رفته و منقرض شده اند ارتباطی ندارد، بلکه این جمله و بسیاری از جمله های این دعا صریحاً عقیده کیسانیّه را ابطال می کند، و این استبعادی را که شده است رد می نماید.

آقای من! شما ببینید، این جمله ها با عقاید کیسانیّه و یا محمد حنفیّه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صریحاً عقاید کیسانیّه و امامت و مهدویّت محمّد حنفیّه را رد می کند؟:

«أین الحسن، أین الحسین، أین أبناء الحسین صالح بعد صالح، وصادق بعد صادق، أین السبیل بعد السبیل أین الخیره بعد الخیره أین الشموس الطالعه... أین ابن النبی المصطفی، وابن علی المرتضی، وابن خدیجه الغراء، وابن فاطمه الکبری، بأبی أنت وامی ونفسی لک الوقاء والحمی یابن الساده المقربین یابن النجباء الاکرمین... = چه شد امام حسن و چه شد امام حسین، و چه شدند فرزندان حسین:، که هر یک پس از دیگری خلف صالح از سلف صالح و جانشین

راستین پس از پیشوای راستین بودند، کجا است راه (و راهنمای هدایت) پس از راه (و راهنمای هدایت)؟... کجا است فرزند پیامبر مصطفی صلی الله و علیه و آله وعلی مرتضی. کجا است فرزند خدیجه غرّاء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد،...».

ده ها از اینگونه جمله ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی عشری است و کیسانیّه و قائلین به امامت محمد حنفیّه را رد می کند در این دعا موجود است.

اگر گفته شود: با اینکه بطور یقین این جمله هیچ تأییدی از عقیده کیسانیّه ندارد، و خود این جمله و سایر جملات مذکور به صراحت بطلان عقیده آنها را اعلام می کند، پس ارتباط حضرت صاحب الزمان (عج) با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکان بالخصوص در دعا ذکر شده است.

پاسخ این است که: ارتباط آن حضرت با این دو مکان مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدسه، و متبرکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد، مثل مسجد الحرام و مسجد مدینه طیّبه و مشهد غروی حسینی و مسجد کوفه و سهله، که معلوم شده است حضرت در این اماکن رفت و آمد دارند، و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیّت در دعا نام می برند، زیرا چنانچه از بعضی اخبار استفاده می شود، در غیبت صغری و کبری کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا تشریف می برند [۲].

و نکته این که این دو مکان در این دعا نام برده شده

علاوه بر اینکه ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیّه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه و فرزند امامان و حجّتهای الهی است نکته ای ادبی است، زیرا در مقام ندبه و اظهار تأثر از بی اطلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسب تر و در قلوب نافذتر است تا اماکن دیگر مانند خانه آن حضرت در سامرا یا مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله و علیه و آله مثل اینکه محبوب سفر کرده ای را اگر بخواهیم یاد کنیم، و از سوزش آتش هجران و فِراق او بنالیم و از بی خبری از حال و جا و مکان و آسایشگاهش، اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می گیریم، نمی گوئیم: «نمی دانیم اکنون در کجائی، به منزل رسیده ای، یا در بستر خواب آرمیده ای، یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته ای» زیرا این مضمون ها ندبه را تسکین می دهد، بلکه مناسب این است که بگوئیم: «نمی دانیم اکنون در کجائی، در حال حرکتی یا در بیابان، و در کوه و دور از آبادی ناراحت و تنها هستی؟».

بر حسب بلاغت و تکلّم به مقتضای حال، باید اینگونه جمله ها در حال ندبه آورده شود، و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مأنوس با ادب، این نکات را درک می کند.

و ممکن است که ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به

این باشد که همه مکان های مقدس، حتی ذی طوی و رضوی هم که مورد نظر کیسانیّه بوده، تحت تصرف امام و آمد و شد آن حضرت هستند.

و احتمال دیگری نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن این است که مراد از ذی طوی چنانچه از «اخبار مکّه المشرفه» هم نقل شد، خود مکه معظمه، و مراد از رضوی مدینه طیّبه باشد [۳].

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت اینگونه نکات ادبی یا معنائی است، و به هیچ وجه متن آن را سست نمی سازد و به خصوص با توجه به جمله هائی مثل «بنفسی أنت...» و کلمه «أو غیرها» و کلمه «أم ذی طوی» که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی گیریم، و هم اینکه آن حضرت قرارگاه معلومی ندارند، معلوم می شود که بالمرّه با عقاید کیسانیّه بی ارتباط است.

نکته قابل توجه

این جمله پرسش آمیز «لیت شعری...» در زیارتهای دیگر نیز وارد شده، و علاوه بر علامه مجلسی در بحار [۴]، علامه متبحر سید عبدالله شبّر ۰ نیز از جمعی از مشایخ خود در ضمن یکی از زیارتها روایت فرموده است، به این لفظ:

«لیت شعری أین استقرت بک النوی أم أی أرض تقلک أو ثری أبرضوی أنت أو ذی طوی» [۵].

بنا بر این، صحت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می شود.

پاورقی

[۱] غیبت شیخ، ص۱۰۲.

[۲] غیبت شیخ، ص۱۰۳ بحار الانوار، ج۲۲، ص۲۶۷ مصابیح الانوار، ج۲، ص۳۴۵.

[۳] به قرینه مقابله.

[۴] ج۲۲،

ص ۲۴۰.

[۵] مصابیح الانوار، ج۲، ص۳۴۴، ح۲۰۳.

دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمه اثنی عشر: از قوّت متن آن چیزی نمی کاهد، و در اعتبار آن از این جهت خللی وارد نمی شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد خصوصاً که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشری باشد، در دعا به هیچ وجه وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حساس و ارزنده ای در موضوع نبوت مطرح شده، و سپس مسأله خلافت و ولایت علی علیه السلام و بعضی از نصوص و ادله این موضوع، و مجاهدات و فداکاریها و فضایل و مناقب آن حضرت، عنوان شده، و همچنین به مخالفت ها و دشمنی هائی که اهل کینه و نفاق و جاه پرستان، با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را که منتهی به سعادت و آزادی همه انسانها می شد تغییر دادند، و شد آنچه شد، و رهبر واقعی اسلام را خانه نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسأله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار و ادعیه مورد تعرض قرار می گیرد، مسأله زمامداری است که ترک تمسک به امام منصوب و تعیین شده، از آغاز کار و روز اوّل، سنّت سیّئه زمامداری نا اهلان را چون عصر جاهلیت جلو آورد، و اجرای برنامه های نجات دهنده و آزادی بخش اسلام را به طور یک پارچه و دربست و جهانی، تا ظهور حضرت بقیه الله صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه به تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر

مصیبت بالاتر بود که با آن همه سفارش های پیغمبر صلی الله و علیه و آله و اعلام های متعدد، و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آن همه تأکیدات رسا، برای حبّ جاه و کینه هائی که از مولای متقیان علی علیه السلام از غزوه بدر و اُحُد و خیبر و حنین و احزاب و غیر اینها در دل داشتند، آن یگانه مرد حق و عدالت و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند، و چون خویشاوندان مشرک و مستبد و استثمارگر آنها را که سد راه نجات جوامع محروم، و مانع از پیشرفت دین توحید و برنامه های الهی و مترقّی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت خدا بودند از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه کاری و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی ترین برنامه های اسلام را پایمال کرده، و جامعه را تا امروز گرفتار این همه مفاسد، و دردسرها و نابسامانی ها ساختند.

سایر مفاسد هم از اینجا ایجاد شد، و موضوعی که باید به آن توجه بیشتر شود، همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت مطرح شده است.

مع ذلک، در جمله هائی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصائبی که در راه هدایت خلق متحمل شدند نیز گفته شده، و جمله:

«لم یمتثل أمر رسول الله صلی الله و علیه و آله فی الهادین بعد الهادین... فقُتل من قُتل وسبی من سبی، واُقصی من اُقصی = فرمان رسول خدا صلی الله و علیه و آله در باره

هـدایت کننـدگان پی در پی اطـاعت نشـد... شخصـیت هـایی کشـته شدنـد، عـده ای اسـیر گشـتند و دسـته ای از وطـن آواره گردیدند».

و جمله های بعـد، همه تـذکر مصائب اهل بیت: و مطابق مـذهب شـیعه است که امامت را در فرزنـدان حسـین علیه السـلام می دانند؛ مانند این جمله ها:

«أین الحسن أین الحسین أین أبناء الحسین... أین...»

و بالجمله فقرات دعا در مورد مصائب و فضائل ائمه: و خصوصـیات، و نشانه های حضـرت ولی عصر ارواحنا فداه همه متضمن مطـالبی است که در روایـات و احادیث کثیر، صـحت آن مسلّم و ثابت شـده است، و یکی از جهاتی که موجب قوّت این دعا شده همین متن محکم و پر از نکات اعتقادی و مهیّج عواطف می باشد. و چنانچه علمای حدیث می فرمایند، گاهی متن، سبب قوّت اعتبار سند، و گاهی به عکس سبب ضعف می گردد و اینجا از همان مواردی است که سبب قوّت می شود.

توضیح دیگر:

این دعـا برای نـدبه است؛ و در چنین دعایی شـرح تمام مناقب ائمه: موجب طولانی شـدن کلام، و خلاف بلاغت است؛ غرض بیان عقاید حقّه بطور تفصـیل نیست، بلکه غرض دعا و ندبه با اشاره به بعضی مطالب است که خواننده به واسطه انس، و سابقه ذهنی می فهمد که مراد و مقصود از آن چیست هر چند بعضی جمله ها فشرده باشد. لذا مثلاً وقتی می گوید: «أین الحسن أین الحسین» همه مصائب این دو امام را به خاطر می آورد و در ذهنش مجسم می شود.

دعای ندبه و معراج جسمانی

چنانکه گفته شد، پرسش دیگر این است که:

جمله «وعرجت بروحه الی سمائک» با إجماع، و اتفاق آیات و اخبار،

که دلالت دارند بر جسمانی بودن معراج رسول اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم مخالفت دارد و به این جهت متن دعا ضعیف، و موجب عدم اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام می شود

پاسخ این است که: این جمله نزد اهل فن علی التحقیق تحریف شده، که صحیح آن «وعرجت به الی سمائک» می باشد.

۱ محدث نوری رحمه الله علیه در تحیّه الزائر [۱] فرموده است:

در کتاب مزار محمد بن المشهدی و کتاب مزار قدیم که تألیف هر دو مدتها قبل از تألیف «مصباح الزائر» بوده عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «وعرجت به الی سمائک»، و در بعضی از نُسخ مصباح الزائر که حقیر دیدم نیز چنین بود، و لیکن در جمله ای از نسخ مصباح، این فقره چنین است «وعرجت بروحه الی سمائک» و نسخه مصباح مجلسی نیز از این نسخ بوده. پس معلوم می شود در نسخ مصباح به وسیله بعضی از ناسخین که مبتلا به امراض قلبی و عقائد فاسد بوده اند تحریفی شده است.

۲ مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در هدیه الزائر [۲] همین سخن استاد خود محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

۳ در نسخه خطی قدیمی نفیسی از مزار کبیر محمد بن المشهدی که قبلاً ـ به آن اشاره کردیم، این جمله «وعرجت به الی سمائک» ضبط شده است.

۴ جمله «وأوطأته مشارقك ومغاربک» نیز، شاهد و مؤید این است که نسخه «وعرجت به» صحیح است، زیرا «أوطأت» ظاهر در جسمانی بودن است چنانکه، «وسخرت له البراق» نیز همین معنی را تأیید می کند، چون عروج

روحی احتیاج به مرکب ندارد.

۵ همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضاً نسخه «وعرجت بروحه» صحیح باشد مراد عروج روحی تنها نیست.

۶ علاوه بر وجه پنجم، بر فرض صحت نسخه «وعرجت بروحه» می گوئیم، این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است، زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء، در کل، بسیار متداول است، مانند استعمال لفظ رقبه در انسان. و شاید به همین معنی باشد «روحی لک الفداء» و «جئتك بروحی». در فارسی نیز استعمال در جان می شود، و از آن اعم از جان و بدن، بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می شود؛ مثل این شعر:

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم صانع خدائی کاین وجود آورد بیرون از عدم

پاورقی

[۱] ص ۲۶۰.

[۲] ص۵۰۶ ۵۰۷.

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علامه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی «متولد۱۳۱۶ه» را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سید حیدر حلّی، و سید محمد سعید حبوبی ۵ بوده است نقل می کنیم.

این مرد ادیب دانشمند می فرماید:

گاه روح را به علاقه حالّ و محلّ یا ملابست به معنی جسم با روح استعمال می کنند، چنانچه عرب فعلاً می گویند: «شال روحه» یا می گویند: «جرح روحه» و در عراق و حجاز این استعمالات متعارف است که می گویند: جانش را پوشید یا جانش زخم شده، و این علاقه ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وعرجت بروحه الی سمائک» منزّل بر این است چون ضرورت قائم

است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد او است، چنانچه در جای خود مقرر شده [۱].

ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «السلام علیك وعلی الارواح التی حلّت بفنائك» در بیان اینکه مراد از ارواح همان اصحاب باوفای حضرت مولانا أبی عبدالله علیه السلام می باشد می فرماید:

نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز، و در نظر صحیح می آید:

یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدس و طاهر باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنی استعمال می شود، و چون اصحاب آن جناب، البته حیات جاودانی دارند که قدر متیقن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند، و خدای تعالی می فرماید: (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاءٌ عند ربهم یرزقون) [۲] لهذا اطلاق روح، و اراده این اجسام مکرّمه، مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که «المُنیخه بقبر أبی عبدالله» گفته است، و بنا بر این مراد از رحل و فِنا همان قبر و حائر است که شیخ مفید رضی الله و عنه در کتاب ارشاد می فرماید: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگر چه دور است، ولی داخل در فِنا و رحل سید الشهداء است، و شاید مراد همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنی با ظاهر رحل و فنا أنسب و أقربست، و عبارت زیارت اقبال،

شاهد این احتم

ال می شود [۳].

و حاصل و خلاصه جواب این است که این جمله طبق نسخه های صحیح خطی «وعرجت به» است، و اما نسخه «بروحه» هم غیر ثابت، و بلکه به فرمایش محدث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب شِ‌فاء الصدور، هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است، و با ادّله معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است، و به هر حال از این راه خللی به صحت دعا وارد نمی شود.

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، وجه دقیق دیگری را علامه متبحر سید صدر الدین محمد حسنی طباطبائی، در شرح دعای ندبه فرموده است، که چون بیش از این اطاله کلام را در اینجا مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان [۴] مراجعه نمایند.

پاورقی

[۱] شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، ص۱۰۸.

[۲] کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندارید بلکه زنده به حیات ابدی شده و در نزد خدا متنعم هستند. (سوره آل عمران، آیه۱۶۹).

[۳] شفا ء الصدور، ص۱۰۹.

[۴] شرح دعای ندبه، سید صدر الدین، ص۱۱۶.

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علامه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی «متولد۱۳۱۶ه» را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سید حیدر حلّی، و سید محمد سعید حبوبی ۵ بوده است نقل می کنیم.

این مرد ادیب دانشمند می فرماید:

گاه روح را به علاقه حالّ و محلّ

یا ملابست به معنی جسم با روح استعمال می کنند، چنانچه عرب فعلاً می گویند: «شال روحه» یا می گویند: «جرح روحه» و در عراق و حجاز این استعمالات متعارف است که می گویند: جانش را پوشید یا جانش زخم شده، و این علاقه ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وعرجت بروحه الی سمائک» منزّل بر این است چون ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد او است، چنانچه در جای خود مقرر شده [۱].

ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «السلام علیک وعلی الارواح التی حلّت بفنائک» در بیان اینکه مراد از ارواح همان اصحاب باوفای حضرت مولانا أبی عبدالله علیه السلام می باشد می فرماید:

نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز، و در نظر صحیح می آید:

یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدس و طاهر باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنی استعمال می شود، و چون اصحاب آن جناب، البته حیات جاودانی دارند که قدر متیقن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند، و خدای تعالی می فرماید: (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاءٌ عند ربهم یرزقون) [۲] لهذا اطلاق روح، و اراده این اجسام مکرّمه، مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که «المُنیخه بقبر أبی عبدالله» گفته است، و بنا بر این مراد از رحل و فِنا همان قبر و حائر است که شیخ مفید رضی الله و عنه در کتاب ارشاد می فرماید: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون

نیستند، اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگر چه دور است، ولی داخل در فِنا و رحل سید الشهداء است، و شاید مراد همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنی با ظاهر رحل و فنا أنسب و أقربست، و عبارت زیارت اقبال، شاهد این احتم

ال می شود [۳].

و حاصل و خلاصه جواب این است که این جمله طبق نسخه های صحیح خطی «وعرجت به» است، و اما نسخه «بروحه» هم غیر ثابت، و بلکه به فرمایش محدث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب شِفاء الصدور، هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است، و با ادّله معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است، و به هر حال از این راه خللی به صحت دعا وارد نمی شود.

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، وجه دقیق دیگری را علامه متبحر سید صدر الدین محمد حسنی طباطبائی، در شرح دعای ندبه فرموده است، که چون بیش از این اطاله کلام را در اینجا مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان [۴] مراجعه نمایند.

پاورقی

[۱] شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، ص۱۰۸.

[۲] کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندارید بلکه زنده به حیات ابدی شده و در نزد خدا متنعم هستند. (سوره آل عمران، آیه۱۶۹).

[۳] شفا ء الصدور، ص۱۰۹.

[۴] شرح دعای ندبه، سید صدر الدین،

ص۱۱۶.

دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است، و بعد از رسول خدا و ائمه هدی: پیدا شده، و به ایشان بسته شده، و کسانی که مهدیه می سازند و دعای ندبه برای عوام می خوانند، و مردم را سگ امام زمان کرده و عوعو می کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا صلی الله و علیه و آله مهدیه یا زینبیه و یا خانقاه و صومعه در اسلام بوده، و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است، و یا آدم حقیقی شدن؟

جوابش این است که: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه های شرعیه، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه: در باره آن دستوری صادر شده، و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد، و دعای ندبه:

اولاً؛ چنانکه گفته شد بالخصوص وارد شده، و اطمینان به صدورش هست، و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده، و لااقل کسانی که می خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

ثانیاً؛ بواسطه آنکه متضمّن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او، و ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت است، عمومات دعا و حمد، و ذکر فضایل و مناقب و مصائب، شامل آن می شود.

و ثالثاً؛ این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم إنشا کند و بخواند، بدعت نیست، مثل اینکه خطبه یا قصیده ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند «دوازده امام خواجه» آن را برای مردم بخواند، یا مردم آن را بخوانند. این نه خلاف سنت پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و آله

و سلم است و نـه بـدعت است، و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همـان اجرای تعـالیم و برنـامه هـای دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می شود.

و امـا ساختن مهـدیه و منتظریه و قائمیه نیز، بـدعت نیستماننـد حسـینیه [۱] زیرا اگر مـا برای ذکر فضایـل و منـاقب، خـانه ای بسازیم و آنجا را «دار الفضایل» بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجویـد خانه ای به نام «دار القرائه» یا «دار الحُفّاظ» بنا کنیم، یـا برای تعلّم و آموزش علوم اسـلامی و فقه و تفسـیر و حـدیث، خانه دیگر، و اسم آن را «مـدرسه» بگـذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب، «دار الکتب» یا کتابخانه درست کنیم، یا برای رسـیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع آوری اعانه، محلی به نام خـانه نیکوکاری بسازیم، یا «دار الایتام» یا پرورشـگاه یا بیمارسـتان یا زایشـگاه قربهً الی الله تعالی تأسـیس کنیم، همه مشـروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه های دین و

اطـاعت اوامر: (تعاونوا علی البر والتقوی) [۲] و (ولتکن منکم اُمه یـدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) [۳] و (إن الله یأمر بالعدل والاحسان) [۴] و اوامر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی شود.

بله، اگر غرض کسـی از این بناها ایجاد تفرقه بین ملسـمانان و تشـعّب و دو دسـتگی و اغراض شخصـی و فردی و هم چشمی و رقابت و سوء استفاده و جاه طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف ساختن مسلمانان از مساجد،

و ایجـاد مـا به الامتیـاز مـذهبی و اجرای برنـامه های غیر مشترک و غیر وارد، و خوانـدن اوراد و اذکاری که نرسـیده (مثل ذکر جبرئیلیّه یا یونسیّه به عدد مخصوص و امثال آن) محلی مثل خانقاه بسازد بدعت و ضلالت است.

غرض این دو جهت را نبایـد بـا هم اشـتباه کرد، و بایـد متوجه بود که دارالحفاظ و دارالضـیافه و دار المعلمین، یا دارالوعاظ یا حسـینیه و مهـدیّه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز یک فرقه خاص و دسـته ای است که ملتزم به طریقه مخصوص و شـیخ و پیرو مرشد و سلسـله ای شده اند، که از شرع نرسیده است، و آنجا یک مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است.

مع ذلـک چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تـذکر می دهم که حفظ مرکزیت مساجـد که خانه خـدا و خانه عموم مسـلمانان اسـت لازم اسـت و همه بایـد بـا هم در عِمران مساجـد به جماعـات و مجـالس دعـا و وعـظ و تبلیـغ، و قرائت قرآن و غیر اینها همکـاری کننـد، تا باشـکوه ترین اجتماعات دینی در مساجـد تشـکیل شود، و قـدر و منزلت مسـجد محفوظ بمانـد، و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد قرار دهند، یا رواقی از رواق های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسـیس کنند و به نام جامع المهدی یا مسـجد المهدی، یا رواق صاحب الامر، یا مدرسه المهدی و مکتبه المهدی علیه السلام بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب تر

و با نظر مبارک خود آن حضرت موافق تر است، بعلاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیط ها و مساجد و مناسبتها را هم باید در نظر گرفت.

اما اینکه نوشته شده: بعضی خود یا دیگران را سگ امام می شمارند، و شرافت مؤمن به این است که آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب این است که: هیچ کس نمی گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا، یا سگ در خانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل پسندی دارد که خود به خود در ذهن شنونده وارد می شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفتی. غرض این است که همانگونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی کند و اگر او را براند و دور کند به جای دیگر روی نمی آورد و وفا و حق شناسی دارد و پاس احترام ولیّ نعمت خود را نگاه می دارد، و از صاحبش و خانه اش دفاع می کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره های چرب دیگران بر می گزیند، من هم بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می کنم.

این تعبیر، بسیار عرف پسند و شیرین و عاطفی و مهیّج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که درگاه خدا یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ

می شمارند؛ مانند این اشعار:

لقمه نانی به این سگ کن عطا

کم نگردد از عطایت ای خدا

شاها چو تو را سگی بباید

گر من بودم آن سگ تو شاید

هستم سگ کی ز حبس جسته

بر شاخ گل هوات بسته

از مدح تو با قلاده زر

زنجیر وفا به حلقم اندر

خود را به قبول رایگانت

بستم به طویله سگانت

افکن نظری بر این سگ خویش

سنگم مزن و مرانم از پیش

من سگ اصحاب کهفم بر در پاکان مقیم

نیم نانی می رسد تا نیم جانی در تن است

و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی علیه السلام خطاب به آن حضرت عرض کرده ام:

بسته سنبل گیسوی توام

فخرم این بس که سگ کوی توام

نابغه علم و ادب، و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاء الدین عاملی قدس سرّه برای کسی مثل شاه عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این لقب را برگزیده و در آغاز کتاب «جامع عباسی» چنین می فرماید:

چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس، کلب آستان علی بن ابیطالب علیه السلام» شاه عباس الحسینی الموسوی...

به نظر ما این جمله «کلب آستان علی بن ابیطالب علیه السلام» برای معرفی شاه عبّاس کبیر از تمام القاب نفرت انگیز و پر از مبالغه ای که برای شاهان صفوی و سلاطین دیگر گفته شده دلپذیرتر و ارزنده تر و جذاب تر است، و لطفی که در این جمله به کار رفته در هیچ یک از عناوینی که در ابتدای کتاب ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد.

هم اکنون از تاریخ وفات عضد الدوله دیلمی قریب یک هزار و بیست سال می گذرد، و این افتخار در ضمن مفاخر او در کتاب ها نوشته می شود

که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام این آیه نوشته شده (وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید) [۵].

مع ذلک ما نمی گوئیم که گویندگان همه این گونه الفاظ را در هر مجلس و منبر، یا در هر شعر و قصیده تکرار کنند و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.

«علیه السلام»

پاورقی

[۱] مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت: است، اینکه حضرت امیر المؤمنین برای حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام در بقیع بیت الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می کرد، با حسنین علیهما السلام به آنجا می رفت و تا شب در آنجا می گریست. هنگامی که شب می شد، امیر المؤمنین علیه السلام می آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می آوردند (بیت الاحزان، ص۷۳).

[۲] همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیز کاری. (سوره مائده، آیه۲).

[۳] و باید بوده باشد از شما گروهی که می خوانند به سوی خیر، و امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر. (سوره آل عمران، آیه۱۰۴).

[۴] به درستی که خدا فرمان می دهد به عدل و احسان. (سوره نحل، آیه۹۰).

[۵] سوره کهف، آیه۱۸.

دعای ندبه و آیه و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ایراد دیگر که به متن دعای ندبه شده است که: این جمله که راجع به حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام می گوید: (وسألک لسان صدق فی الاخرین فأجبته وجعلت ذلک علیاً) با قرآن مخالف است. یعنی: حضرت ابراهیم از تو سؤال کرد که برای او زبان راستی قرار دهی در آیندگان،

پس اجابت کردی او را و قرار دادی آن را علیّ و این افترا به قرآن و حضرت ابراهیم است، زیرا حضرت ابراهیم چنانکه در قرآن است، در سوره شعرا آیه۸۴ گفته: (واجعل لی لسان صدق فی الاخرین)، و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم در باره او خوض گفتار باشند و دروغ به او نبندند، و تهمتهائی که به حضرت داوود و سلیمان و عیسی: زدند به او نزنند، و خدا او را اجابت کرده و تمام امتها، چه یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم خوش بین و او را قبول دارند، و او را بت شکن می دانند، و این تناسبی با جمله (وجعلت ذلک علیّاً) ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلاً «او را علی قرار دادی» معنی ندارد. بله مقصود از «علیاً» در سوره مریم ارتفاع و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب:

این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده، و دلیل بر قوّت متن آن است. شما در آیه ۴۹ و ۵۰ از سوره مریم و آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعرا دقت کنید، و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می کند و قرآن و دعای ندبه هر دو یک حقیقت را می پرورانند و هیچ گونه مخالفتی با هم ندارند.

در سوره شعرا، آیه۸۳ و ۸۴، از حضرت ابراهیم نقل می فرماید: که اینگونه از خدا مسئلت کرد:

(رب هب لی حکماً وألحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین) = «پرورگارم، مرا حکمی عطا کن و به

شایستگان ملحق ساز، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده».

و در سوره مریم آیات۴۸ و۴۹ می فرماید:

(فلما اعتزلهم وما یعبدون من دون الله وهبنا له اسحاق ویعقوب وکلًا جعلنا نبیاً ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علیاً) = «چون ابراهیم از آنها و آنچه که غیر از خدا می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را نبیّ گردانیدیم و از رحمت خودمان به آنها بخشیدیم و برای ایشان (یعقوب و اسحق و ابراهیم) لسان صدق علیّ قرار دادیم».

حال ملاحظه فرمائید جمله ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی شود.

شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می گیرید؟ بر حسب این آیات، نه سؤال حضرت ابراهیم از خدا قابل انکار است، و نه اجابت خدا، شما می گوئید مقصود از «علیاً» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیا است، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لهم» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد ارجاع نمی دهید؟

چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می کنید، و جمله دعا را به نحو دیگر معنی می نمائید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله ای را که حقاً دلیل اعتبار دعا است دلیل بی اعتباری آن قرار می دهید؟

عجیب است؛ شما بفرمائید: مراد از این آیات قرآن این است که ابراهیم از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش

بر زبان ها جاری باشـد، و خـدا هم این دعا را مسـتجاب گردانید و نام نیک او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد. و این جمله دعا را هم به همین معنی حمل کنید، و «وجعلت ذلک علیاً» را چنانکه در آیه «لسان صدق علیاً» به معنی علی علیه السلام نگفتیـد، در جمله دعـا هم نگوئیـد، مختاریـد. اما چرا قرآن را یک نحو معنی می کنیـد، و دعای نـدبه را نحو دیگر، و بعـد می گوئید دعا با قرآن مخالف است!؟

چرا می گوئیـد: «جعلنا لهم لسان صـدق علیاً» که امتیازی برای حضـرت ابراهیم و اسحق و یعقوب در بین انبیای گذشـته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را بر خلاف ظاهرش تفسـیر می کنید؟ بعلاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم نباید مستجاب شود؟

به هر حال یا به این نحو بگوئیـد، یا به تفسـیر مراجعه کنیـد و احادیث و روایات اهل بیت: را در تفسـیر قرآن بپذیریـد و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پـدرش ابراهیم بن هـاشم، از حضـرت امـام حسن عسـکری علیه السـلام را ملاحظه کنیـد که امـام می فرماید: «وجعلنا لهم لسان صدق علیاً» یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه [۱].

اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره ثقلین و «أمان و سفینه» و غیر اینها، باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا با هم مطابق و موافقند، و باز هم

این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می شود، بر اعتبار دعا می افزاید.

پس معلوم شد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوئیم، این موضوع تأیید می شود که این جمله دعا از کتاب خدا اخذ شده، و با قرآن مجید موافق است.

پاورقی

[۱] تفسیر صافی، م۲، ص۴۷ و تفسیر نور الثقلین، ج۳، ص۳۳۹.

قرآن مجید، و جمله و أوطأته مشارقک و مغاربک

اشکال دیگری که به متن دعای ندبه کرده اند این است که جمله: «وأوطأته مشارقك ومغاربك» که می گوید پیغمبر را داخل کردی به تمام مشرق ها و مغرب ها، با آیه اوّل سوره أسری مخالف است؛ زیرا خدا در این آیه می فرماید: (سبحان الذی أسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی) [۱] یعنی منزّه است خدائی که سیر داد بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی، نه تمام مشرق ها و مغرب ها و ثانیاً زمین، مشرق ها و مغرب ها دارد، اما برای خدا مشرق ها و مغرب ها نیست، زیرا خدا همه جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرق ها و مغرب ها قرار داده.

جواب از این اشکال این است که:

اولاً لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق و مغارب است، نیست. مثل اینکه می گوئیم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات دریائی را دیده، یا به فلان شهر رفت و مردم آن شهر را دید، یا مناظر فلان قارّه را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض این است که از این نقاط دیدن کرده و از وضع فلان شهر یا مناظر فلان قاره یا اوضاع

فلان مملکت با اطلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشد که خدا آن حضرت را در مشارق و مغارب وارد گردانید. بله البته باید به قدری باشد که این اطلاق که معرض توهم تمام افراد است، حُسن استعمال داشته باشد.

وثانیاً، این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر هم این مشارق و مغارب را کم و بیش دیده اند و امتیازی برای رسول اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم نمی شود، بلکه مراد از این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب کرات و ستارگان و شموس و کهکشان ها و عوالمی است که پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم را خدا بر آنها سیر داد، و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد. زیرا با إعجاز همان طور که سیر دادن آن حضرت به اکثر این مشارق و مغارب امکان پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

بنا بر این، اگر مراد از «الی المسجد الاقصی» در آیه شریفه بیت المقدس باشد، با این جمله منافات ندارد؛ زیرا این جمله به جریان معراج از بَعد از مسجد اقصی اشاره می کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می دهد. و اگر مراد از مسجد اقصی در آسمان باشد [۲] که خدا پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز هست.

به هر حال و به هر نحو که آیه

تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض نمی شود.

و اما اشکال دوم، اگر کسی اندک ذوق و آشنائی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می داند معنی این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق ها و مغرب ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شیء است به مالك و صاحب و مربّی و صانع و خالقش؛ مثل اینکه می گوئیم: «سمائك وأرضك وبحرك وبرّك» یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر مکان خدا است، بلکه معنایش این است که او مالك و صاحب اختیار و خالق آنها است. مشارق و مغارب هم چون از آیات خدا است، به خدا اضافه می شود، زیرا او جاعل و قرار دهنده نظام مشارق و مغارب و پدید آورنده همه است، و اگر کسی این معنی را که بر ذوق هیچ کس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعاً جای تعجب است.

یك نکته راجع به قرآن

این جمله «وأوطأته مشارقك ومغاربك» هم، جمله ای است که از قرآن اقتباس شده، از آیه (رب السماوات والارض وما بینهما ورب المشارق) [۳] و آیه (فلا أُقسم برب المشارق والمغارب) [۴] و این دو آیه، و آیه (وأورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها) [۵] از معجزات علمی قرآن شمرده شده است.

زیرا با

اینکه در عصر نزول قرآن، کروّیت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن و مرکز می دانستند، و برای آن یک مشرق و مغرب حقیقی زمین، و کرات دیگر و منظومه های شمسی خبر می دهد، و اعلام می دارد که به طور دائم و متوالی و متعاقب به واسطه کرویّت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه ای از نقاط ارض، حقیقتاً مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی می شود.

در ضمن، این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات و از مشارق و مغارب صدها میلیون کره و منظومه و کهکشان برقرار است خبر می دهد، و نیز خبر می دهد که پروردگار و به وجود آورنده این نظم محیر العقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت: هم که مفسر قرآن هستند، از آن خبر داده اند [۶] که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.

پاورقی

[۱] سوره اسری، آیه۱.

[۲] به کتب تفاسیر مراجعه شود.

[۳] پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق ها. (سوره صافات، آیه۵).

[۴] پس نه قسم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها. (سوره معارج، آیه۴۰).

[۵] و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می شدند، مشرق های زمین و مغربهای آن. (سوره اعراف، آیه۱۳۷).

[۶] صحیفه سجادیه، «دعائه عند الصباح والمساء» و وسائل، ج۱، ب۱۱۶، ص۲۳۷.

دعای ندبه و علم پیغمبر و امام

ایراد دیگری که شده است این است که در دعای ندبه می گوید: «وأودعته علم ما کان وما یکون الی انقضاء خلقک

= علم آنچه بوده و خواهد بود تا انقراض عالم به او سپردی» در حالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در یک جا قرآن فرموده: (یسألونک عن الساعه أیّان مرسیها قل انما علمها عند ربی) [۱] = «من که پیغمبرم، علمی به وقت قیامت ندارم». و در آخر سوره لقمان می فرماید: (ان الله عنده علم الساعه، وینزّل الغیث، ویعلم ما فی الارحام، وما تدری نفس ماذا تکسب غداً، وما تدری نفس بأی أرض تموت) = «همانا علم به ساعت (قیامت) نزد خدا است، و او باران را فرو بارد و او آنچه در رحمهای آبستن (نر و ماده و زشت و زیبا) است می داند و هیچ کس نمی داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی داند که در کدام سرزمین مرگش فرا می رسد پس خدا به همه چیز خلایق عالم و آگاه است». که علم این پنج چیز را خدا منحصر به خود قرار داده و حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه۱۲۸، فرموده: این پنج چیز را نه پیغمبر می داند، و نه وصی او، و در سوره توبه فرموده: (ومن أهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم) [۲] = «بعضی از مردم مدینه ثابت بر نفاقند تو نمی دانی، ما که خدائیم می دانیم». و در سوره مطففین فرموده: (وما أدریک ما سجین، ما أدریک ما علیون) [۳] = «تو نمی دانی سجین و علیین چیست» و در سوره احقاف آیه ۹ فرموده: (وما أدری ما یفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی) = «بگو نمی دانم با من و شما

چه خواهد شد، من پیروی نمی کنم مگر آنچه وحی شود» و در سوره أسری فرموده: (وما اوتیتم من العلم الا قلیلًا) [۴] = «عطا نشد به شما مگر کمی از علم» و در سوره کهف آیه۲۴ وارد شده که از رسول خدا سؤالی کردند و گفت: جواب می دهم. ولی ان شاء الله نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا ندانست جواب گوید.

پس اگر علم «ماکان وما یکون» داشت، جواب می داد، پس این جمله ضدّ قرآن است.

جواب:

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می توان نسبت به صدور آن دعوای تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه: دارای علم «ماکان وما یکون» می باشند، قابل انکار نمی باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی گردد.

در کتاب کافی و وافی بابی است به این عنوان: «باب ان الائمه: یعلمون علم ما کان وما یکون، وأنه لا یخفی علیهم الشیء صلوات الله علیهم = باب اینکه امامان: می دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و اینکه پنهان نمی گردد از ایشان چیزی، درود خدا بر ایشان».

علاوه بر ابواب دیگر و روایات زیاد، سایر کتب حدیث نیز همه عنوان این باب را تأیید می کنند.

و اگر چه مسأله علم پیغمبر و امام، از مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می باشند، اطراف و جوانب آن را روشن ساخته و در کتب حدیث و همچنین کتاب هائی که بالخصوص در

علم امام و حدود آن تألیف شده [۵] توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضـی از آیات قرآن رفع شده است، و چگونه می شود که این روایات که به صـدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشـند، از امام علیه السـلام که اعلم مردم به علوم و مقاصـد قرآن است صادر شده باشد.

مضافاً بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، بطور مسلّم در موارد بسـیار پیغمـبر و ائمه صـلوات الله علیهم خـبر داده انـد، و بلکه بر حسب قرآن، از این موارد ملائـکه و انبیـاء خـبر داده، و انبیـای گذشته از انبیای آینده خبر داده اند و همچنین علم آجال خلق در نزد ملک الموت است.

لذا باید گفت حتی آیه: (ان الله عنده علم الساعه) با وجود این قرائن معلوم، اینگونه ظهوری را که شما گمان می کنید ندارد.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد به این بیان:

سؤال:

با اینکه به طور قطع و یقین، و بر حسب تواریخ مسلّم و احادیث معتبر بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه: از موارد مـذکور در همین آیه ماننـد: «مافی الارحام = آنچه که در رَحِم ها است»، آجال و آینده اشـخاص، خبر داده اند، پس مراد از این آیه و سـایر آیـاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خـدا و اختصاص آن به خداونـد متعال است، چیست؟ و معنی اختصاص علم این امور به خدا با اینکه به قول ابن ابی الحدید معتزلی

در شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۳۶۲ در شرح خطبه۱۲۶ که ایراد کننده به آن استشهاد کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود: «ستفتح مکه = به زودی مکه را فتح خواهی کرد». یا پیغمبر وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند: «ستقاتل الناکثین = به زودی با پیمان شکنان جنگ خواهی کرد» چه می باشد؟

جواب می دهیم:

این آیات بر دو دسته هستند؛ یک دسته آیاتی هستند که ظاهر آن به طور اجمال، اختصاص علم غیب به خدا است، که اطلاق یا عمومشان، مخصص و مقید شده است به آیه: (ان الله عنده علم الساعه)، و پس از این تخصیص که به حکم «القرآن یخصص بعضه بعضاً کما یفسر بعضه بعضاً» مسلّم و معتبر است، می گوییم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و أخبار متواتر از أخبار پیغمبر و ائمه: به «ماکان وما یکون» حتی در این موارد پنجگانه، به موجب تاریخ و حوادث و وقایع کثیر ثابت و محرز است و قابل انکار نیست، و کتاب و سنت هم آن را تأیید می کند.

پس در تفسیر این آیات اگر نگوئیم از آیات متشابه است، تفسیر صحیح این است که با آنچه خارجاً وقوع یافته موافق باشد، و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفاً خارج نباشد.

و این به یکی از چند وجه ممکن است [۶]:

وجه اول:

مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است، که عین ذات او و قدیم است و به افاضه و إعطای کسی نیست، و در عرض آن علمی و عالمی فرض

نمی شود، و مراد از علم پیغمبر و امـام (چه علم حضوری و چه علم حصولی إشـائی باشـد) آن علمی است که به طریق إلهام یا وسایل دیگر، از جانب خـدا به آنها إعطا شـده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هر کسـی که به غیبی اطلاع دارد حتی خود ما هم که به بسـیاری از غیب ها به وسیله قرآن و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم با علم خدا همین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست، و حـادث است و قـدیم نیست، اما علم خـدا ذاتی و عین ذات و قـدیم است و به عبارت أخری علم پیغمبر و امـام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خـدا علم واجب الوجود است، و این وجه به طور کلی نسـبت به تمـام آیات بـدون آنکه نیازی باشد به تقیید اطلاق آنها به موارد پنجگانه جاری است، و مؤید این معنی است آیه شریفه:

(عـالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحـداً إلّا من ارتضـی من رسول فانه یسـلک من بین یـدیه ومن خلفه رصـداً) [۷] = «خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع ننماید مگر رسول مرتضـی و برگزیده را که از پیش رو، و از پشت سر او نگبهان قرار داده است».

و همچنین آیه:

(وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسـله من یشاء) [۸] = «خدا شـما را بر غیب مطلع نمی گرداند و لیکن از پیغمبرانش هر کسی را که بخواهد برای اطلاع بر آن برمی گزیند».

وجه دوم:

که پس از تقیید اطلاقات به این موارد پنجگانه گفته می

شود، این است که علم خدا حضوری ذاتی و عین ذات، و علم پیغمبر و امام، نسبت به غیر موارد پنجگانه، حضوری غیر ذاتی، و نسبت به موارد پنجگانه حصولی و اشائی است.

وجه سوّم:

اینکه مراد از این آیه این باشد که علم این موارد پنجگانه به طور عموم به نحوی که شامل تمام افراد و انواع، و مجردات و مادّیات باشد اختصاص به خدا دارد، اما برای ولیّ و امام تا حدودی که بر ما مشخص نیست نیز این علوم حاصل می شود، و به عبارت دیگر به طور نامحدود این علوم مختص به خدا است و برای پیغمبر و امام بطور محدود حاصل می شود، و ممکن است مؤید این وجه باشد، این آیه شریفه:

(الله یعلم ما تحمل کل اُنثی، وما تغیض الارحام وما تزداد، وکل شیء عنده بمقدار) [۹] = «خدا آنچه را که هر (جنس) ماده ای برمی دارد و آنچه را رحم ها می کاهد و آنچه را زیاد می سازد می داند و همه چیز نزد او به اندازه است».

وجه چهارم:

اینکه نفی علم به موارد پنجگانه از غیر خدا بالذات است، یعنی هویت و ذات غیر او حاجت محض و فقر مطلق است، پس منافات ندارد که بالعَرض و به افاضه خدا این علوم را دارا شود.

وجه پنجم:

این است که مراد از اختصاص علم غیب به خدا این است که مصداق واقعی و حقیقی علم، که از هیچ لحاظ جهلی در آن متصوّر نیست، علم خدا است که ذاتی است و هویتش عین علم و عین حیات و عین قدرت و سایر صفات ذاتیه کمالیه است، چنانکه مصداق واقعی حقیقی

عـالم نیز کـه نـه زمانـاً و نه رتبهً و نه از حیث ذات، جهلی در او نیست خـدا است؛ که تمـام موجـودات در ذات خـود جاهـل و محتاج هسـتند، و فقط او عالم بالـذّات و غنی بالـذّات است. اگر آنی فیض او قطع شود، همه دانایان و همه موجودات در جهل تـام و نیستی مطلق سـقوط می کننـد (قـل أرأیتم إن أخـذ الله سـمعکم وأبصـارکم وختم علی قلوبکم من إله غیر الله یأتیکم به) [۱۰].

تمام موجودات، با وسایل و آلات مادّی و جسمی، یا توسط وسایل غیر مادّی مثل الهام و غیر آن، عالم می شوند، ولی خداوند متعـال بالـذّات و بـدون هیـچ وسـیله ای عـالم و دانـا است. پس نفی علم از ممکنـات بـا قطع نظر از آلات و جوارح و وسائط و وسایل صحیح است و ممکن است بگوئیم: «الانسان لیس بعالم» یعنی عالمیت و انسانیت متصادق نیستند، و «الانسان أو الممکن عالم» به حمل هو هو صـحیح نیست، بلکه به حمل ذو هو نیز حقیقهً و بالـذّات صـحیح نیست، هر چند مجازاً و بالعرض صـحیح باشد، به این لحاظ که اوصاف خدا عین ذات و ذات او مصداق واقعی این صـفات است که می گوئیم: «هو السـمیع البصـیر» با اینکه انسان ها نیز با واسطه و بالعرض سمیع و بصیرند، و نیز می گوئیم:

«هو العلیم القدیر وهو العزیز الحکیم العلیم، عالم الغیب والشهاده»:

از این لحاظ سـمیع و بصیر، و علیم و قدیر، منحصر به ذات، اقدس او است، و بر باقی مجازاً و عرضاً اطلاق می شود، و نفی آن به این ملاحظه از همه ممکن است، و صحیح است

بگوئیم: «هو السـمیع البصـیر» چون مقام، مقام بر شـمردن صـفات الوهیّت و واجب الوجود و ابراز فقر ممکن به حیثیت امکانی، که نیستی محض است می باشد.

در حدیث است از هشام بن سالم:

«قا: دخلت علی أبی عبـدالله علیه السـلام فقال لی: أتنعت الله؟ فقلت: نعم، قال: هات، فقلت: هو السـمیع البصـیر، قال: هـذه صـفه یشترک فیهـا المخلوقون. قلت: فکیف تنعته؟ قـال: هو نور لاـ ظلمه فیه، وحیاه لا موت فیه، وعلم لا جهل فیه، فخرجت من عنـده وأنا أعلم الناس بالتوحید» [۱۱].

که ظاهراً مستفا از این روایت این است که اطلاق سـمیع و بصـیر بر ذات واجب با اطلاق آن بر ممکن به یک نحو نیست؛ زیرا در مقـام اطلاـق آن ر واجب، اطلاـق و وجه صـحت، حمل و اطلاق حقیقی است و آن این است که حقیقت صـفت عین ذات موصـوف است؛ او، حیّ و زنـده ای است که مـوت و فنـا در او راه نـدارد، و نور و سـمیع و بصـیر و عـالمی است که من حیث الذّات تاریکی و ناشـنوائی و نابینائی و ناآگاهی، به هیچ وجه در او تصوّر نمی شود، حقّی است که باطل در آن نیست، ازلی و ابدی، و اوّل و آخر، و تمام حیثیّت او، حیثیّت وجود و حیات و علم و قدرت است، و با آن حی و زنده ای که قائم به غیر است و صـفاتش ذاتی او نیست، در یک عرض نیسـتند. اطلاق عالم و بصیر و خبیر بر او، حقیقت، و اطلاق آنها بر غیر او، بالعرض و مجاز است.

خدا دانای نهان و آشکار است ما هم به آشکار و آنچه محسوس است،

به واسطه حواس ظاهری دانائیم و به بسیاری از نهانها هم دانائیم به واسطه حواس باطنی یا به اعلام انبیاء و إخبار آنها.

ولی صفت عالم الغیب و عالم الشهاده، به آن حیثیتی که بر خدا اطلاق می شود، بر بنده صحت اطلاق ندارد، پس معلوم شد آن علم غیبی که برای خدا هست و برای غیر او نیست، علمی است که برای غیر او محال است، و آنکه برای غیر او اثبات می کنیم علمی است که برای غیر او ممکن است، و سنخش سنخ علم خدا نیست و برای افراد اکمل و اشرف باید حاصل شود، چون در مبدء فیاض بُخل نیست و در افرادی مثل پیغمبر و امام نیز صلاحیت و لیاقت هست، و «العطیات بقدر القابلیات» [۱۲] اقتضا دارد که این عمل برای آنها حاصل باشد، به هر نحو تمام تر و کامل تر است. بله بعضی علوم که ذاتاً از دسترس بشر خارج است، و بالذّات برای بشر محال باشد که حتی به واسطه الهام و افاضه، به آن علم پیدا کند، مثل علم ذات باری تعالی بذات خود، از این بحث خارج است، و شاید از این قبیل باشد معرفت یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم أعظم که مختص به خود خداوند متعال است.

پس خلاصه این بیان، این شد که علمی که اختصاص به خدا دارد و از غیر او منفی است، غیر از علمی است که برای بشر ثابت است، و موضوع نفی و اثبات واحد نیست و گرنه چگونه می شود موضوعی که خارجاً وجود دارد، یعنی علمی که ما به امور غیبی مثل بهشت و

جهنم و عرش و کرسی، و حوادث آینده از راه اعلام پیغمبر و امام داریم، در قرآن و یا روایات نفی شود.

وجه ششم:

اینکه علم پیغمبر و امام بر دو نوع است:

یکی علم عادی که از راه همین حواس ظاهری و باطنی برای همه حاصل می شود و آن بزرگواران مأمور بوده انـد جز در یک موارد استثنائی جریان امور و رفتار خود را بر اساس آن گذارده و بطور عادی رفتار کنند.

ویکی علم غیر عادی که از طریق الهام و تحدیث ملائکه و وحی و جفر و جامعه، و سایر طرقی که در اختیار دارند، حاصل می شود، که با این علم کارهای دنیا و امور متعارف را اداره نمی کردند، مگر استثناءً و بر سبیل إعجاز و در مورد امور غیبی، آنچه که منفی است علم عـادی است و علم خداونـد این دو گـانگی را نـدارد و نسـبت به همه معلومـات بر یک منوال است و بطور اطلاق ثابت است.

و به عبـارت دیگر، در اطلاقـات و محـاورات عرفی نسـبت به انسانهـا آنچه اثبـات یا نفی می شود، علم عادی است، مگر اینکه قرینه ای بر خلاف باشـد. در مورد علم غیب نیز آنچه نفی شـده، علم عـادی است و به این حسـاب ممکن است بگوئیم: فلانی علم غیب ندارد و خدا دارد؛ چون نسبت به علم خدا علم عادی و غیر عادی فرض نمی شود.

وجه هفتم:

این است که: آنچه از امـام در مثـل موضوعـات پنجگـانه نفی شـده معلومـات غیر متنـاهی واقعی یا عرفی به وصف غیر متناهی بودن است، که دانستنش برای امام نه کمال است و نه مصلحتی دارد. لذا این

علوم به وصف نامتناهی بودن، مخصوص ذات الوهیّت است.

پس ممکن است مراد این باشد که در این امور جزئی و موضوعات علم پیغمبر و امام خواه حضوری باشد، خواه حصولی در حدودی است که مصلحتی بر آن مترتب شود، زیرا بطور مجموع، یا امکان ندارد و یا در إفاضه علم آن به امام مصلحتی فرض نمی شود.

این چند وجه جمع، نسبت به آیاتی که ظاهر آن اختصاص علم غیب به خداوند متعال است، که بعضی از آنها اشکال را در آیات دسته دوم نیز حل می کنند علاوه بر اینها وجوه دیگری نیز هست که بیانش سبب طولانی گشتن کلام می شود، واقوا و ارجح وجوه، وجهی است که با رفعت مقام پیغمبر و ائمه، و اکملیّت و اشرفیّت و سعه قابلیّت و لیاقت آنها برای کسب فیوض ربانی و إنعامات و إعطائات الهی و مضامین احادیث و روایات معتبر، موافق تر باشد.

امّا آیات دسته دوّم

این آیات چنانچه گفته شد در بعضی موارد جزئی و خاص نفی علم غیب از پیغمبر و امام کرده اند مانند آیه: (ومن أهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم) [۱۳] = «از اهل مدینه کسانی می باشند که خو کرده و مهارت یافته اند در نفاق، تو نمی دانی آنها را، ما می دانیم ایشان را، زود باشد که عذاب کنیم آنها را دو بار». و مثل این آیه: (قل لا أملك لنفسی نفعاً ولا ضراً إلا ما شاء الله ولو کنت أعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء) [۱۴] = «بگو مالك نیستم برای خودم

سود و زیانی را، و اگر غیب می دانستم بسیار طلب خیر می کردم، و به من بدی نمی رسید». ومثل ایه: (وما أدری ما یفعل بی ولاـ بکم ان أتبع إلاّ ما یوحی الیّ) [۱۵] = «نمی دانم چیزی را که بر من و شما می شود، متابعت نمی کنم مگر آنچه را که به من وحی می شود». و مثل آیه: (وما أدراک ما علیون) [۱۶] = «و چه دانا کرد تو را که چیست علیون». و مثل آیه: (وما اُوتیتم من العلم إلاّ قلیلًا) [۱۷] = «داده نشده اید از دانائی مگر اندکی». و مانند آیه: (ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غداً إلا أن یشاء الله) [۱۸] = «کاری را که قصد داری انجام دهی نگو من فردا انجام دهنده ام مگر آنکه بگوئی ان شاء الله».

حلّ اشکال پیرامون تفسیر این آیات علاوه بر آنچه قبلًا بیان شد به چند وجه ممکن است:

راه حلّ اوّل:

از جمله اینکه ممکن است مراد از «لا تعلمهم» نفی علم از پیغمبر قبل از إعلام خدا، یا قبل از آنکه مشیّت آن حضرت تعلق به علم به آن موضوع بگیرد، باشد، که نفی علم از آنها در این رتبه شده باشد؛ رتبه ای که در آن رتبه بدون تلقی علم از خدا به غیب امکان ندارد.

راه حلّ دوّم:

این است که گفته شود: جمله «لاـ تعلمهم نحن نعلمهم» و امثال این جمله ها، گاهی در مقام تعظیم و اعتنای به موضوع آورده می شود، که گوینده ای که از مخاطب اعلم و اعظم است، با اینکه می داند مخاطب هم از آن موضوع با اطلاع است، مثلاً

برای نهایت ذم و نکوهش کسی می گوید: تو نمی دانی، یا فلانی را نمی شناسی، من او را می شناسم، که در حقیقت این نحو استعمال یک نوع استعمال مجازی می باشد.

راه حلّ سوّم:

اینکه این کلام خود زمینه سازی و مقدمه چینی برای مطلّع ساختن پیغمبر از غیب و مآل کار آنها باشد، و مراد این باشد که: تو از پایان کار اینان با خبر نیستی، ما می دانیم، زود باشد که ایشان را دو بار عذاب نمائیم. بنا بر این، این آیه و همچنین آیاتی مثل آیه «وما أدراک ما علیون» و آیه: «وما أدراک ما القارعه» در مقام نفی علم از غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است، تا کسانی که قرآن را تلاوت می نمایند، همیشه از عظمت این روز آگاه شوند و به فرمایش شیخ طوسی، مفاد این کلمات این است که: شنیدن کی بود مانند دیدن «کأنک لست تعلمها اذا لم تعاینها، وتری ما فیها من الاهوال = گویا تو نیستی که آن را بدانی ما دام که آن را معاینه نکرده ای و ندیده ای آنچه را در آن است از اهوال».

علاوه بر این در مجمع البیان [۱۹] و تبیان [۲۰] از سفیان ثوری نقل شده است که؛ به آنچه معلوم است «ما أدراک» و به آنچه معلوم نیست «ما یدریک» گفته می شود. پس بنا بر این شکی باقی نمی ماند که این جمله در مقام نفی علم نیست، بلکه در مقام بزرگ شمردن موضوع است.

پس این آیات اگر دلالت بر علم پیغمبر به غیب نکند، دلالت

بر نفی علم غیب از آن حضرت و ائمه: ندارد.

راه حل چهارم:

در آیـاتی مثـل آیه: «ولو کنت أعلم الغیب» محتمل است اشاره به این باشـد که اگر علم غیب از طرق عادی داشـتم که عمل به آن مجاز است بسـیار طلب خیر می کردم، و شاهد بر این است که مفسّـرین فرموده اند؛ این است: «لا أعلم الغیب إلا ما شاء الله أن یعلمنیه = من علم به غیب نـدارم مگر آنچه را که خداونـد بخواهـد به من بیـاموزد» که غرض این است که بـا وسایل عادی برای من علم غیب حاصل نیست، و گرنه بر طبق آن عمل می کردم.

و در آنچه خـدا از طرق غیر عـادی تعلیم کنـد هم، معلوم است که عمـل محتـاج به اذن است؛ زیرا به طور کلی عمـل به آن بر خلاف مصلحت و نقض غرض است.

بنا بر این وجه، حاصل این می شود که در این گونه امور علم عادی ندارم و علوم غیر عادی را مجاز نیستم که بر طبق آن عمل کنم یا به کسی إعلام کنم، جز در بعض موارد استثنائاً.

راه حل پنجم:

نسبت به مثل آیه: «وما أدری ما یفعل بی ولا بکم» اوّلاً، به قرینه آیات دیگر، که همه دلالت بر اطلاع پیغمبر از عاقبت امر کفار دارد، و به قرینه روایـات متواتر که دلالـت دارد بر اینکه پیغمـبر از آینـده خود و اهـل بیتش اطلاع داشت، و همچنین از آینـده کفار حتی اینکه به صـریح خطبه قاصعه، آنهائی را که در قلیب چاه بدر افکنده می شوند و آنهائی را که جنگ احزاب را بر پا می کنند می شناخت

مراد از این آیه نیز نفی علم عـادی و ذاتی است، و بلکه این آیه دلالـت بر علم غیب دارد، زیرا می فرمایـد من خودم نمی دانم چه می شود و آنچه را بگویم و اعلام کنم به وحی الهی است، یعنی علم من از مصدر وحی است: (وما ینطق عن الهوی إن هو الاـ وحی یوحی) [۲۱] کـه در حقیقـت معنی آیـه این می شـود که: من از پیش خـود علمی نـدارم و از آنچه بر من وحی شـود متابعت می کنم، و بدون وحی و اذن اظهار آنچه وحی شده، چیزی نمی گویم.

شاید کفار می خواستند به واسطه پیغمبر، از مطالب آینده و موضوع نفع و ضـررهای خود با خبر شوند، که چون اطلاع بر آن خلاف مصلحت همگان و نظام اجتماع است، پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم آنها را با این بیان رد می فرماید.

راه حل ششم:

راجع به آیه: «ولا تقولن لشیء إنی فاعل ذلک غداً» این است که این آیه یک دستور العمل است، و مطالبی که شما نوشته اید در سوره کهف وارد نشده است و بیش از تأدیب و ارشاد از آیه استفاده نمی شود.

تحقیق در باره یک حدیث

در کتاب «من لا یحضره الفقیه» حدیثی هست از حضـرت صادق علیه السلام که فرمودند: برای بنده است (از سوگندی که یاد کرده) تا چهل روز إستثناء کند، اگر استثناء را فراموش کرد، به این علت که جمعی از یهود آمدند خدمت رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و از آن حضرت از چیزهائی پرسش کردند، فرمود: فردا به شما جواب می

دهم، و ان شاء الله نفرمود. جبرئیل تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد، سپس آمد و گفت: «ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غداً إلا أن یشاء الله واذکر ربک اذا نسیت» [۲۲].

و در سیره ابن هشام نیز خبر مفصلی در این موضوع مخالف این خبر نقل شده است [۲۳].

مثل اینکه نظر ایراد کننده که می گوید: «در سوره کهف وارد شده» به یکی از این دو خبر یا هر دو بوده است، آیا برای اشتباه کاری این طور نوشته یا نه، خدا دانا است.

به هر حال استدلال به این خبر از چند جهت مورد اعتماد نیست:

اوّلاً: از این جهت که خبر واحد است و در این گونه مسائل که مسائل فرعیه عملیه نیست، خبر واحد حجّیت ندارد.

ثانیاً: این دو خبر خود با هم تنافی دارند؛ از جمله در خبر مذکور، ذکر شده است که یهود خدمت حضرت آمدند، و در خبر ابن عباس که ابن هشام در سیره نقل کرده می گوید که: مشرکین مکه نزد أحبار مدینه فرستادند، و آنها مسائلی را طرح کردند که از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم پرسش شود.

ثالثاً: خبر اصحاب کهف بین نصاری معروف بوده و چنانچه بعضی نوشته اند، یهود از آن خبر نداشتند.

رابعاً: آیات سوره کهف در باره مسائلی که در این سوره مطرح شده، با این روایت سازگار نیست.

خامساً: ثقه الاسلام کلینی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در این موضوع، به واسطه عبدالله بن میمون (راوی همان حدیث مذکور از حضرت صادق علیه السلام) از امیر المؤمنین علیه السلام و موضوع آمدن یهود

و سؤال آنها را ذکر نفرموده است [۲۴].

سادساً: «شیخ الطائفه» عین این حدیث را، از عبدالله بن میمون از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است، و لفظ او عین لفظ کتاب من لا ـ یحضره الفقیه است «للعبد أن یستثنی ما بینه وبین أربعین یوماً اذا نسی» و بیش از این چیزی بر آن اضافه نفرموده است [۲۵] بنا بر این، از نقل کافی و تهذیب معلوم می شود که این ذیل، که در فقیه و تفسیر عیاشی [۲۶] نقل شده است، بیان و توضیح بعضی از رُوات است و از روایت ضعیف ابن هشام اخذ شده و هیچ اعتباری ندارد.

وسابعاً: اینکه نوشته اید: رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم ندانست جواب گوید. از کجا می گوئید؟ و چرا نمی گوئید پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم در پاسخ دادن به آنها منتظر نزول وحی بود؟ نگوئید: با اینکه منتظر وحی بود چگونه جواب را می دانست، زیرا نزول قرآن دفعةً واحدةً و جملگی، بر قلب پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم ثابت است و از بعضی از آیات نیز استفاده می شود، و نزول تدریجی آن منافات با آن نزول ندارد، و آن را تشبیه کرده اند به علوم تفصیلی بالفعل پس از حصول ملکه. و به هر حال این مطلب نیز از مسائل غامض و نظری است و در بین دعوا نرخ طی کردن و یک جانب را گرفتن صحیح نیست.

پس معلوم شد که این قسمت از روایت عبدالله بن میمون را، به طور اطمینان، می توان گفت که شرح و توضیح است

و جزء اصل حدیث نیست و روایت سیره هم که ضعیف است و قابل استناد نمی باشد. فقط مائیم و همان ظاهر آیه، آن هم به هیچ وجه نفی علم غیب از پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم نمی نماید.

راه حل هفتم:

در قرآن، اکثر مخاطبات به نحو: «ایاک أعنی وأسمعی یاجاره» است. و این یک روش ادبی متداولی است که خطاب به شخصی می شود ولی غرض مفاد خطاب، شخص دیگر و فهماندن مطلب به او است، مثلاً آیه: (وقضی ربک ألّا تعبدوا إلّا إیاه وبالوالدین احساناً اما یبلغن عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أُف، ولا تنهرهما وقل لهما قولاً کریماً. واخفض جناح الذل من الرحمه وقل رب احمهما کما ربیانی صغیراً) [۲۷] از همین ردیف است که خطاب اگر چه به پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم است، امّا غرض إفهام دیگران است، زیرا هنگام نزول این دو آیه پدر و مادر پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم زندگی را بدرود گفته، و در قید حیات نبودند تا این سفارش ها نسبت به

پدر و مادر در باره آنها مورد پیدا کند. لذا محتمل است که آیه: «ولا تقولن لشیء إنی...» و آیه «وما أدراک ما الحاقه» و آیه «لا تعلمهم» و امثال این آیات نیز بر همین روش نازل شده باشد.

پرسش از حکمت

اگر کسی بگوید اکنون که تفسیر این آیات، در ضمن چهارده وجه محکم، در قبال اخبار متواتری که دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام علم غیب دارند، معلوم و واضح گردید و بالمره رفع شبهه شد، پرسشی که پیش

می آید، پرسش از حکمت عدم عمل پیغمبر و امام است به علوم غیبی به عبارت دیگر: چرا ایشان با این علم و آگاهی، در امور عادی خود غالباً مثل افراد عادی رفتار می کردند و از بعضی موضوعات پرسش و استفهام می نمودند؟

جواب این است که:

معلوم است که مجرد استفهام و پرسش دلیل بر ناآگاهی نیست زیرا برای جهاتی، مانند آشکار شدن حقایق و تعلیم به دیگران و اتمام حجت و حکمتها و مصالحی دیگر، گاهی پرسش و استفهام می شود. چنانچه در کلام خداوند علام الغیوب نیز گاهی پرسش آمده است، مانند (وما تلک بیمینک یاموسی) [۲۸] و (یاعیسی ابن مریم ءأنت قلت للناس اتخذونی وامی الهین) [۲۹].

بله در به کار نبستن آن علوم غیبی حکمت هایی است که از آن جمله این است که: پیغمبر و امام رهبر مردم هستند و عمل و کردارشان مثل قول و گفتارشان، باید مأخذ و مصدر تربیت و نظام امور دین و دنیای بشر باشد. اگر مسائل زندگی عادی آنها بر اساس خوارق و معجزات و علم غیب باشد، نقض غرض لازم می آید، و وجود آنها نمونه عملی، و رفتارشان سرمشق و دستور العمل زندگی دیگران، نمی شود و برای دیگران قابل تأسّی و اقتدا نخواهد بود. و حال اینکه مردم موظفند به حکم عقل و دستور: (لکم فی رسول الله اُسوه حسنه) [۳۰] به پیغمبر تأسی کنند. لذا آن بزرگواران مأموریت نداشتند که در همه جا بر طبق علوم لدنّی خود عمل کنند و در محاورات و مسائل و حوائج عرفی و عادی، غالباً طبق مجاری عادی و علوم عادی عمل می کردند، تا

به مردم راه و رسم زندگی صحیح را بیاموزند و آنها را در هر ناحیه رهبری و راهنمائی کنند، و به علم نبوت و امامت فقط در موارد خاص و به مقداری که خلاف این هدف نباشد و بلکه مؤید آن شود بإذن الله و اراده الله عمل می فرمودند.

و حکمت دیگر این است که: اگر در موارد عادی به علم امامت عمل می کردند و در هو مورد از غیب خبر می دادند، بسا اسباب سوء تفاهم می شد، و بعضی در غُلّو می افتادند، و آنها را از رتبه امکانیّت بالاتر می شمردند و گمان می کردند علوم آنها ذاتی است، و افاضه ای نیست.

این پرسش و استفهام ها سبب شد که مردم آنها را آنطور که باید، و در مرتبه ای که هستند، بشناسند، و در حقیقت، بقای پیچیدگی و غموض موضوع علم پیغمبر و امام، و احتیاج فهم واقع آن به بررسی جنبه امکانیّت آنها تأیید، و حدود علم آنها مشخص، و وارد حریم علم ذاتی الهی شمرده نشود. «ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم».

امیدواریم با این مقدار مختصر در بیان این حقیقت، اذهان کسانی که پرسش از علم پیغمبر و امام می نمایند، روشن شود و ضمناً یاد آور می شویم که بیش از اینها، جز برای افراد نادر و ممتاز، بحث از أمثال این موضوعات ضرورتی ندارد، و بطور إجمال هم که انسان معتقد باشد هر چند تفصیل آن را نداند یا نتواند کفایت می کند.

نباید بررسی این موضوعات مانع از اشتغالات عملی و انجام تکالیف شود، چنانچه نباید این بحث ها را

سبب تفرقه و پراکندگی قرار دهند و همه باید به دستور (واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا) [۳۱] معتصم شوند و از خدا خلوص نیت درخواست نمایند.

پاورقی

[۱] سوره اعراف، آیه۱۸۷. و این معنائی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منطوقی، و اعتبار معنی مفهومی مورد خلاف است.

[۲] سوره توبه آیه۱۰۲.

[۳] آیه۸ و۱۹.

[۴] سوره اسراء آیه۸۵.

[۵] مانند کتاب «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» که نسخه چاپی آن در کتابخانه جامع مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی قدس سرّه در قم موجود است، و کتاب «علم الامام» که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده ای از علامه قاضی طباطبائی طبع شده است.

[۶] بعضی از وجوهی که ذکر می شود، با بعضی دیگر متحد است، ولی از نظر واضح شدن مطلب، با عبارات و بیان دیگر نیز جداگانه و علی حده نوشته شده؛ چنانکه اگر کسی در این وجوه دقت کند، برای او جواب اشکالاتی که در هر دو دسته از آیات تصور شده واضح می شود.

[۷] سوره جن، آیه۲۶ و ۲۷.

[۸] سوره آل عمران، آیه۱۷۴ محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختص به ذات خدا باشد که جز انبیا و ائمه کسی بدون واسطه استعداد تعلم آن را از ذی علم نداشته باشد و مقصود این است که بدون واسطه انبیاء خدا شما را به سرّ غیب آگاه نمی کند ولی از پیغمبرانش برمی گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب آگاه کنند و گرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و مانند آن از بعضی غیب ها آگاه می شوند و

به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیب ها اطلاع داریم. پس این دلیل بر این است که علم غیب را باید از انبیا گرفت.

و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را با واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص به ذات او است آگاه نمی سازد و بنا بر هر دو احتمال اگر دقت شود آیه: (إنّ الله عنده علم الساعه...) تقیید می شود و به کلی اشکال مرتفع می گردد.

[۹] سوره رعد، آیه۸.

[۱۰] بگو آیا می بینید شما، اگر بگیرد خدا گوش و چشم شما را و مهر زند بر دلهای شما، کیست خدایی غیر «الله» که بیاورد برای شما آن را. (سوره انعام، آیه۴۶).

[۱۱] توحید، ص۱۴۶، ب۱۱، ح۱۴.

[۱۲] بخششها باید به اندازه لیاقت و قابلیّت افراد باشد.

[۱۳] سوره توبه، آیه۱۰۲.

[۱۴] سوره اعراف، آیه۱۸۸.

[۱۵] سوره احقاف، آیه۹.

[۱۶] سوره مطففین، آیه۱۹.

[۱۷] سوره أسری، آیه۸۵.

[۱۸] سوره کهف، آیه۲۳ و ۲۴.

[۱۹] ج۱۰، ص۳۴۳.

[۲۰] ج۱۰، ص۹۴.

[۲۱] سوره نجم، آیات۳ و۴.

[۲۲] من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۲۲۹، ح۱۰۸۱ / ۱۲.

[۲۳] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۳۲۰ ۳۲۲.

[۲۴] کافی، ج۷، ص۴۴۸، ح۶ در کافی حدیث دیگر بشماره ۴ از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مظنون این است

با روایت فقیه یکی باشد.

[۲۵] تهذیب، ج۸، ص۲۸۱، ح۱۰۲۹ / ۲۱.

[۲۶] تفسیر عیاشی، ص۳۲۴، ح۱۴۲.

[۲۷] و خدای تو حکم فرمود که جز او هیچ کس را نپرستید و در باره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانچه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند زنهار کلمه ای که آنها را رنجیده خاطر کند مگوئید و کمترین آزار را

به آنهـا مرسانیـد و بـا ایشـان به اکرام و احترام سـخن گوئیـد. و همیشه پر و بـال تواضع و تکریم را بـا کمـال مهربـانی نزدشـان بگستران و بگو پروردگارا تو در حق آنها رحمت و مهربانی فرما. (سوره اسری، آیه۲۳ و۲۴).

[۲۸] ای موسی اینک بازگو تا چه در دست داری. (سوره طه، آیه۱۷).

[۲۹] ای عیسی بن مریم، آیـا تو به مردم گفتی که من و مـادرم دو خـدای دیگر (غیر خـدای عالم) اختیار کنیـد (سوره مائـده، آیه۱۱۶).

[۳۰] هر آینه در اقتدای شما به رسول خدا خیر و سعادت بسیار است. (سوره احزاب، آیه۲۱).

[۳۱] سوره آل عمران، آیه۱۰۳.

دعای ندبه و آیه مودت

در جمله «ثم جعلت أجر محمـد صـلواتک علیه وآله مودتهم فی کتابـک فقلت قـل لاـ أسـألکم علیه أجراً الا الموده فی القربی» چند ایراد شده است:

۱ اینکه ضـد قرآن است؛ زیرا با آیه۱۰۴ سوره یوسف: (ومـا تسألهم علیه من أجر) و آیه ۸۶ سوره ص: (قل ما أسألکم علیه من أجر) و آیـات دیگر، منافـات دارد، پس چگونه در آیه «سوره شوری» که آیه مودّت است، و در دعای نـدبه آورده شـده خـدا فرموده بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟

چگونه یک جا می فرماید اجر از شما نمی خواهم، و در جای دیگر می فرماید می خواهم؟

۲ سوره شوری مکی است، و آن وقت امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام نبودند، و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود تا اینکه خدا بفرماید به مشرکین چنین بگو؟

۳ مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عِترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟

بنا بر این، تفسیر آیه

این نیست که بگو من اجری نمی خواهم مگر مودت خویشاوندانم را، بلکه این آیه خطاب به مشرکین است. خدا فرموده: به مشرکین بگو مرا به خیر شما امید نیست، شر مرسانید. یعنی به ایشان بگو: از شما چیزی نمی خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیا طلبی است، بلکه خویشی مرا با خودتان مراعات کنید، زیرا رسول خدا با مشرکین قریش فامیل بود، پس در این آیه می خواهد بفرماید مودت و خویشی مرا مراعات کنید و مرا آزار و انکار نکنید. در اینجا مفسرینی که متوجه نزول آیه بوده اند «إلاّ» را به معنی «بل» گرفته اند، و اگر غیر این باشد آیه لغو می شود. و خدا که لغو نمی گوید. مفسرین شیعه و سنی اکثراً بر خلاف ظاهر آیه سخن گفته اند.

جواب:

اذا أوجب الرحمان فی الوحی ودّهم فأین عن الوحی العزیز ذهاب

وأین عن الذکر العزیز مذاهب وأین الی غیر الاله إیاب [۱].

اگر این سخنان را یک نفر از نواصب و خوارج می گفت، خیلی تعجب نداشت «فکل إناء بالذی فیه ینضح = از کوزه همان برون تراود که در اوست».، ولی از یک نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت می شمارد، ردّ قول اهل بیت: و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت (در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می دهند و این آیه را دلیل وجوب محبّت و مودّت عترت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم می گیرند) بسیار عجیب است.

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد بحث می کنیم:

۱ مکان نزول آیه

۲

تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتر، موافق تر با ذوق مستقیم چه تفسیری است؟

۳ ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

۴ روایاتی که از طریق اهل سنت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه رسیده است اینک بررسی را شروع می کنیم:

مکان نزول آیه

اوّلاً، من نمی دانم چرا این اشکال کننده، تمام آیات سوره شوری را مکی دانسته، و از استثنائی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتابهای تفسیر، و اسباب النزول و غیر آن کرده اند، غمض عین کرده است؛ یا فرصت مراجعه نداشته، یا اگر مراجعه کرده، اشاره ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجّت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه، مثل تفسیر بسیار معتبر مجمع البیان، صرف نظر می کنیم و تفاسیر اهل سنت را در اینجا تا حدی بررسی می نمائیم:

«تفسیر قرطبی» (ج۱۶، ص۲۱) از «قتاده» و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه «قل لا أسألكم» تا آخر چهار آیه.

«زمخشری» در تفسیر کشاف (ص۲۰۸، ج۴) می گوید: این سوره مکی است، مگر آیه۲۳ و۲۴ و۲۵ و۲۷ که مدنی است.

«التفسير الواضح» (ص۸، ج۲۵) نیز به همین موضوع تصریح دارد.

«تفسير الخازن» (ص۹۰، ج۴) نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه، که اول آنها «قل لا أسألكم...» است مدنی است.

«مراغی» شیخ أسبق جامع أزهر در تفسیر خود (ج۲۵، ص۲۵) می گوید سوره مکی است غیر از آیه ۲۳ و۲۴ و۲۵ و۲۶ و۲۷ که مدنی است (ص۱۳، ج۲۵).

«شوکانی» در فتح القدیر (ص۵۲۴،

ج۴) از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکی است، مگر این چهار آیه «قل لا أسألکم» که مدنی است.

«نیشابوری» در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است مگر این چهار آیه.

علاوه بر این، مستفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنت روایت کرده اند این است که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست.

مانند «واحدی» در اسباب النزول (ص۲۸۰) و «ابن سلامه» در الناسخ و المنسوخ (ص۲۷۳) و «عبدالجلیل القاری» در شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج (ص۱۷۸)، و «تفسیر بیضاوی» (ص۱۲۳، ج۴) و «تفسیر ابی السعود» (ج۵، ص۳۴) و «تفسیر نسفی» (ج۴، ص۱۰۵) و «طبری» (ج۲۵، ص۲۵) و «فخر رازی» (ص۳۸۹، ج۷) و «ابن کثیر» (ج۴، ص۱۱۲) و «ذخائر العقبی» (ص۲۵) و «حلیه الاولیاء» (ج۳، ص۲۰۱) و «مستدک الصحیحین» (ج۳، ص۱۷۲) و «الدر المنثور» و «اسد الغابه» و کتابهای دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتابهای معتبر نزد اهل سنت ضبط شده، قول مسلّم و مورد اعتماد و بلامعارض است؛ زیرا در برابر این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد جز اینکه سوره شوری را بعضی مکی گفته اند، نداریم. پس این قول بلا معارض و مثل خاص در مقابل عام است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت صحت این قول را اثبات و عموم مکی بودن سوره را مردود می سازد.

ثانیاً، امکان دارد که آیه سوره مکی باشد، ولی بعد از هجرت مثلاً در حجه الوداع در مکه نازل شده باشد [۲] چون مقصود از مکی بودن تعیین تاریخ نزول نیست، بلکه غرض تعیین

مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات مـدنی و مکی و کتاب هائی که در این موضوع تألیف شـده، شـرح داده اند.

وثالثاً، چنانکه علمای علوم قرآن تصـریح کرده اند، بعضـی از آیات قرآن در مکه نازل شده است و حکم آن مدنی است، و به عبـارت دیگر مورد و مصـداق آن، پس از نزول موجود یـا معلوم شـده، ماننـد بعضـی آیاتی که در مکه نازل شـد، و در مـدینه مصـداق یافت. و می گوینـد این نحو تقـدم و تأخر متعدداً واقع شده است (الاتقان ص۳۷ ج۱) بنـا بر این فرضاً این آیات مکی باشد منافات ندارد که مراد مودت ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم باشد.

تفسیر آیه

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده اند نقل می کنیم، سپس تفسیر صحیح آن را از اهل بیت عصمت که اعدال قرآن مجید هستند بیان می نمائیم.

یکی از تفاسیری که از آیه شـده است این است که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شـریعت مزدی نمی خواهم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمائیـد، در آنچه سـبب تقرّب به خداونـد متعـال می شود. این تفسـیر خلاف ظاهر است زیرا ظاهر «فی القربی» نزدیکی رحمی است و آیه شـریفه ظهور در این تفسـیر ندارد. و بعلاوه با آیه: (أم یقولون افتری علی الله کذباً) [۳] = «آیا می گویند بر خدا دروغ بسته است». که بر حسب تفاسیر راجع به این موضوع است، این تفسیر مناسبت ندارد.

قول دیگر آنکه به این معنی باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که من با شما دارم،

و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست زیرا هم آیه مخصوص به قریش می شود، بدون وجه اختصاص، و هم با صدر آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. بعلاوه این در خواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقاید و عادات و اوضاع یک جامعه ای قیام کرده، و می خواهد بزرگترین انقلابات فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می دانند، و در مقام منع و دفع او از آئین و مسلک اجتماعی خود هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آن را پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم پیشنهاد می دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترک کند، منطقی نبود، و پذیرفته نمی شد.

پس این تفسیر که ایراد کننده آن را پسندیده به نظر بسیار سست، و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خود به خود مردود است.

سومین تفسیر این است که مراد این باشد که من برای تبلیغ اجری نمی خواهم و مودت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است، و این وجه را «سید قطب» در تفسیر فی ظلال (ج۲۵، ص۲۸۳) بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو تفسیر قبل سست تر و نامقبول تر است زیرا تبلیغ احکام خدا و ادای رسالت،

انگیزه اش علاقه و محبت خویشاوندی نیست که منحصراً به این علت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و أدای مأموریت و رسالت الهی است.

تفسیر اهل بیت

به نظر می رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده اند، غرضشان دست و پا کردن، و انکار فضیلت اهل بیت: و تعصب باطل مذهبی باشد. امّا تفسیر صحیح این آیه، و سایر آیات قرآن (که حجت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصب نباشد) تفسیر اهل بیت: است، که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع مودت و تعظیم ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم نازل شده است، و صحت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیر المؤمنین و امام حسن و زین العابدین: از مسلّمات است، و علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز در روایات متعدد آن را روایت کرده اند و معلوم است که کسی از اهل بیت، اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی شود.

خطاب بنا بر این تفسیر، عام و متوجه به همه امت است، و با تفسیر: «ومن یقترف حسنه» که از امام مجتبی علیه السلام وارد شده و با تفسیر آیه: «أم یقولون افتری علی الله کذباً» و آیه: «هو الذی یقبل التوبه...» موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت، بنا بر مذهب شیعه، و بنا بر روایات متواتر از طرق اهل سنت، حجت و معتبر است و ترک آن جایز

نیست؛ زیرا أمن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر ثقلین، در تمسک به آنها است و ما در کتابی که در حجّیت اقوال ائمه: و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامی نگاشته ایم این موضوع را بطور کامل با ادّله بسیار ثابت کرده ایم.

ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم به تذکر است که استثناء بر این چهار وجه، یا منقطع است یا متصل؛ اگر منقطع باشد معنی این می شود که مودت فی القربی اجر نیست، که در این صورت «الا» به معنی «لکن» می شود.

و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنا به تفسیر اوّل و دوّم و چهارم صحیح است و معنایش این است که مودّت فی القربی برای من مانند اجر است، اجری که سود آن برای اجر دهنده است نه گیرنده [۴].

چنانچه این آیه هم بر همین معنی دلالت دارد: (قل ما سألتکم من أجر فهو لکم) [۵] = «بگو آنچه را از اجر از شما می خواهم پس آن برای خودتان است». چون ثواب مودّت قربی نیز به خودشان عائد می شود.

و این عیناً مثل همان توصیه طبیب است به عمل به دستور و نسخه، زیرا مودّت قربی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی و اطاعت از آنها، سبب استقامت بر امر دین و آشنائی به معارف و علوم اسلام، و مانع از انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است در این موارد، برای اینکه مخاطب اشتیاقش زیاد شود مانند: (من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً) [۶].

بنا بر این، این به هر معنائی که تفسیر

شود، و خصوص به تفسیر صحیح که همان مودّت عترت پیغمبرصلی الله و علیه و آله و سلم است، هیچ ناسازگاری با آیاتی مثل «قل ما أسألکم علیه من أجر» ندارد.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است، زیرا بلا فاصله پس از جمله:

«ثم جعلت أجر محمد صلواتک علیه وآله مودتهم فی کتابک فقلت قل لا أسألکم علیه أجراً الا الموده فی القربی» می فرماید: «وقلت ما سألتکم من أجر فهو لکم، وقلت ما أسألکم علیه من أجر الا ـ من شاء أن یتخذ الی ربه سبیلا [۷]، فکانوا هم السبیل الیک والمسلک الی رضوانک = پس قرار دادی اجر محمد صلواتک علیه وآله رامودّت اهل بیت او در قرآن و گفتی بگو نمی خواهم از شما اجری را، مگر مودّت قربی و عترتم را. و فرمودی آنچه را از شما به عنوان مزد سؤال می کنم، آن از برای شما است. و فرمودی سؤال نمی کنم بر تبلیغ رسالت از شما مزدی را مگر کسی را که بخواهد بگیرد به سوی خدا راهی را (راه ولایت و مودّت اهل بیت) پس اهل بیت می باشند راه به سوی تو، و محل سلوک به سوی خوشنودی تو».

آیا اگر ایراد کننده در همین دعای ندبه دقت می کرد جائی برای ایرادی که کرده می دید؟ و آیا مع ذلک احتمال منافات می داد؟ انصافاً این حقیقت از دعا که استشهاد به قرآن است نکته علمی و جالبی را متضمن است و لطف تعبیرات آیات را نشان می دهد، و این معنی را می پروراند که اجر رسالت، مودّت عترت

است و سودش برای خود مردم است. و مانند اجرها و مزدهائی که سودش را مزد گیرنده می برد نیست. و دیگر آنکه مودّت عترت، راه خدا است، و از کسانی خواسته می شود که بخواهند سالک راه خدا شوند.

«فخر رازی» در تفسیر خود، (ج۷، ص۳۸۹ و ۳۹۰) پس از مطالبی که در این زمینه دارد می گوید: «الاـ الموده فی القربی» از باب قول شاعر است:

ولا عیب فیهم غیر أنّ سیوفهم بها من قراع الدار عین فلول:

«وعیبی نیست در ایشان غیر از این که شمشیرهایشان از بس به زره پوشان خورده، خرد شده است».

پس معنی آیه این می شود که: من طلب نمی کنم از اجر مگر این را، و این در حقیقت اجر نیست.

روایات اهل سنت

روایات و احادیثی که موافق با عقیده شیعه در تفسیر این آیه از طرق اهل سنت وارد شده، در جوامع بزرگ حدیث و مسانید و معاجم، و تفاسیر و تواریخ، تخریج شده است، که از آن جمله چند حدیث برای مزید بصیرت و روشنی چشم دوستان اهل بیت در اینجا نقل می کنیم:

۱ در تفسیر ابی السعود (ص۳۴، ج۵) و تفسیر نسفی (ج۴، ص۱۰۵) و کشاف (ص۲۱۹ و ۲۲۰، ج۴) و تفسیر الواضح (ص۱۹، ج۲۵) و تفسیر قرطبی (ص۲۱، ج۱۶) و تفسیر فخر رازی (ص۳۹۰، ج۷) و تفسیر ابن کثیر (ص۱۱۲، ج۴) و تفسیر بیضاوی (ص۱۲۳، ج۴) و تفسیر نیشابوری و فتح القدیر (ص۵۳۷) و ذخائر العقبی (ص۲۵) و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم و احمد به نقل صواعق (ص۱۶۸) و هیثمی در مجمع الزوائد (ج۹، ص۱۶۸ و ج۷، ص۱۰۳) و احیاء المیت به فضایل اهل

البیت (ح۲) از ابن منذور و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفاسیرشان، و طبرانی در معجم کبیر و جماعت دیگر همه از پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم روایت کرده اند که چون آیه مودّت نازل شد، از آن حضرت سؤال شد که نزدیکانت که بر ما مودّت و دوستی آنها واجب شده کیستند؟ فرمود: «علی وفاطمه وأبناهما = علی و فاطمه و دو پسر آنها».

و این حدیث را معاصرین از اهل سنت مانند عبدالفتاح مکی در کتاب «ملتقی الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطین و الزهراء» (ص۱۱) و شیخ محمد سعید الکردی در «نشر الاعطار المحمدیه فی الدیار الاسلامیه» (ص۵۲، ج۲) روایت کرده اند.

۲ ابن حجر در صواعق (ص۱۶۸) از ابوالشیخ و دیگران روایت کرده است که آنها نیز از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن ثم قرأ: قل لا أسألکم علیه أجراً الا الموده فی القربی».

و متقی در کنز العمال (ج۱، ص۲۱۸) آن را روایت کرده است و خلاصه مضمون این است که می فرماید: در شأن ما آل حم، آیه ای است که حفظ نمی کند مودّت ما را مگر کسی که مؤمن باشد. سپس این آیه را «قل لا أسألکم...» قرائت فرمود.

صاحب مجمع البیان می فرماید: به این معنی کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وجدنا لکم فی آل حم آیه

تأولها منا تقی ومعرب

۳ تفسیر طبری (ج۵، ص۱۶ و ۱۷) از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، و الدرالمنثور از ابن عباس، و تفسیر قرطبی از علی بن الحسین علیهما السلام و

عمرو بن شعیب و سدی روایت کرده اند که مراد از قربی، قربای رسول خدا است، یعنی: «الا ان تودوا فی قرابتی وأهل بیتی = مگر اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا دوست بدارید». و در احیاء المیت (ح۱) از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده است.

۴ ابن حجر در صواعق (ص۱۶۸) از بزاز و طبرانی از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن خطبه ای روایت کرده است که فرمود:

«وأنا من أهل البیت الذین افترض الله مودتهم وموالاتهم فقال: فینا أنزل علی محمد صلی الله و علیه و آله قل لا أسألکم... = من از اهل بیتی هستم که مودّت و موالاتشان را خدا واجب فرموده است پس فرمود در ما نازل شده است بر محمد صلی الله و علیه و آله و سلم: قل لا أسألکم...».

۵ «حاکم» در مستدرک (ج۳، ص۱۷۲) نیز از حضرت مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«وأنا من أهل البیت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک وتعالی لنبیه صلی الله و علیه و آله و سلم قل لا أسألکم علیه أجراً الا ـ الموده فی القربی، ومن یقترف حسنه نزد له فیها حسناً، فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البیت = من از اهل بیتی هستم که مودتشان را بر هر مسلمان خدا واجب قرار داده و به پیغمبرش فرموده «قل لا أسألکم...» و به جا آوردن حسنه مودّت ما اهل بیت است. و صواعق نیز این حدیث را (در ص۱۶۸) روایت کرده است.

۶ طبری (ج۲۵، ص۲۵) به سند خود روایت کرده است که آنگاه که علی به الحسین علیهما السلام را به اسیری

به دمشق آوردند، مردی از اهل شام به آن حضرت گفت:

سپاس خدای را که شما را کشت و مستأصل کرد و ریسمان فتنه را قطع نمود.

حضرت به او فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟

مرد: آری.

امام: آیا آل حم را خوانده ای؟

مرد (از روی تعجب): قرآن خوانده ام و آل حم را نخوانده ام؟

امام: این آیه را نخوانده ای: «قل لا أسألکم علیه أجراً الا الموده فی القربی»؟

مرد: شما هر آینه ایشانید؟

امام فرمود: بله.

و ابن حجر در صواعق (ص۱۶۸) از طبرانی، و دیگران این حدیث را روایت کرده اند.

۷ حلیه الاولیاء (ج۳، ص۲۰۱) به سند خود از جابر روایت کرده است که مردی اعرابی به محضر پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم شرفیاب شده و عرض کرد: یا محمد! اسلام را بر من عرضه بدار.

فرمود: شهادت بدهی به اینکه معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه محمّد بنده و فرستاده او است.

اعرابی: آیا مزدی از من می خواهی؟

پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم: نه، مگر مودّت و دوستی نزدیکان را.

اعرابی: نزدیکان من، یا تو؟

پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم نزدیکان من.

اعرابی: دست بده با تو بیعت کنم «فعلی من لا یحبک ولا یحب قرباک لعنه الله = بر آن کس که تو و نزدیکانت را دوست نمی دارد لعنت خدا باد».

پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم: آمین.

و این حدیث را «زرقانی» در «شرح مواهب» و دیگران، روایت کرده اند (نشر الاعطار المحمدیه فی الدیار الاسلامیه ص۷۰ و

.(۷۱)

۸ طبرانی در معجم کبیر و اوسط، روایت کرده است که انصار خواستند برای رسول خدا صلی

الله و علیه و آله و سلم مالی جمع کننـد. خدمت حضـرت عرض کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود: «قل لا أسألکم علیه...» وقتی از خدمت حضـرت بیرون آمدند، بعضـی گفتند این را فرمود: که ما در راه اهل بیت او جنگ کنیم، و آنها را یاری کنیم. این آیه نازل شد: «أم یقولون افتری علی الله کذباً» تا «وهو الذی یقبل التوبه عن عباده» ... (مجمع الزوائد ص۱۰۳، ج۷).

و نظیر این روایت در شرح الناسخ و المنسوخ (ص۱۷۹) و در صواعق (ص۱۶۸) از بغوی و ثعالبی روایت شده و واحدی نیز در اسباب النزول (ص ۲۸۰) و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ (ص۲۷۴ و ۲۷۵) در هامش اسباب النزول آن را روایت کرده اند.

۹ ابن اثیر در اسـد الغابه (ج۵، ص۳۶۷) از حبیب بن ابی ثـابت در ضـمن حـدیثی قریب به این مضـمون روایت کرده است که شیوخ انصار به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردند: شیوخ ما برای ما حدیث کرده اند که خدمت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم رفتند، و از آن حضرت اجازه خواستند که خانه و اموال خود را به آن حضرت واگذار کنند، برای آنچه که خدا به آنها به سـبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضـیل و برتری داد و به سـبب پیغمبر صـلی الله و علیه و آله و سلم گرامی داشت. خـدا این آیه را نازل کرد «قل لا أسألکم...»، شـیوخ انصار به حضـرت زین العابـدین عرض کردنـد: «نحن نـدلکم علی الناس». یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

۱۰ ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت

کرده است در تفسیر آیه «ومن یقترف حسنه» که اقتراف حسنه، مودّت آل محمد: است (إحیاء المیّت، ج۴).

۱۱ ابن حجر در ذیل آیه پنجم از آیات نازل شده در مورد اهل بیت در صواعق (ص ۱۵۰) در ضمن حدیثی از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت: فرمود:

«الذین أذهب الله عنهم الرجس، وطهرهم تطهیراً وبرأهم من الافات وافترض مودتهم فی الکتاب = آنچنان کسانی که خدا رجس را از ایشان برده و پاک قرار داده پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته و دوستی ایشان را در کتاب واجب کرده است».

اینها برخی از روایاتی است که از طرق اهل سنت روایت شده است، و هر کس طالب زیاده بر این باشد می تواند به کتاب «خصایص الوحی المبین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام» و «عمده» ابن بطریق، و «الفصول المهمه» رجوع نماید.

آیا با این همه روایات از اهل سنت، عجیب نیست اگر کسی که خود را شیعه می داند، با عکرمه خارجی و اعدای اهل بیت موافقت نموده و تفسیر مأثور از آنها را ترک کند، و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش، یا معاند و متعصب بوده اند، هم آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابیطالب، و حضرت مجتبی و حضرت زین العابدین و سائر ائمه: اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟

آیا این همه نقلهای أرباب تفاسیر و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره شوری مدنی است، کافی نبود که اقلاً ایراد کننده به طور قطع این آیات را مکی نشمارد، وقول اهل بیت را رد نکند؟

حال که علی

رغم تمام روایات وارده می گوید: این آیات مکی است، جا داشت در چنین مقامی که می خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره ای نماید و میان دعوا نرخ تعیین نکند.

واقعاً من نمی دانم غرض از این شبهه تراشی ها و انکار فضایل اهل بیت چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم خجلت بکشند و از این گفته ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند.

اگر افرادی در قلب تشیع این صداهای ناهنجار را بلند کرده اند، دیگران از خارج به ولای اهل بیت می پیوندند.

و حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروفی که نسبش به عمر بن الخطاب منتهی می شود و دیوانش «التریاق الفاروقی» پر است از مدایح و فضائل ائمه اثنی عشر بخصوص مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع اینگونه داد سخن می دهد:

سل الدّعی بن زیاد الذی الی أبی أبی یزید نُسبا

المصطفی وابنته وصهره لمن غدوا جداً وأُماً وأباً

وقل تعالوا ندع لما نزلت مع النبی بالعبا من احتبا

وعهد لا أسألکم علیه من أجر لمن به الولا قد وجبا [۸].

و شافعی هم در این مورد می گوید:

یاأهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاه له [۹].

و شمس الدین العربی هم در این معنی می گوید:

رأیت ولائی آل طه فریضه علی رغم أهل البعد یورثنی القربا

فما طلب المبعوث أجراً علی الهدی بتبلیغه الاّ الموده فی القربی [۱۰].

دیگری می گوید:

هم العروه

الوثقیی لمعتصم بها مناقبهم جائت بوحی وانزال

مناقب فی شوری وسوره هل أتی وفی سوره الاحزاب یعرفها التالی

وهم آل بیت المصطفی وودادهم علی الناس مفروض بحکم واسجال [۱۱].

پاورقی

[۱] زمانی که واجب کرده رحمان در وحی (قرآن) دوستی ایشان را پس به کجا (وکه) از وحی عزیز رفتن است (می توان رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهب ها (رفتن ها یا محل رفتن ها) و به کجا به سوی غیر خدا بازگشت است؟

[۲] در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه، سه اصطلاح است که یکی از آن سه این است که: مکی آن آیه و سوره ای است که در مکه نازل شده اگر چه بعد از هجرت باشد.

[۳] سوره شوری، آیه۲۴.

[۴] حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی متع الله المسلمین بطول بقائه وقتی در این مورد به مناسبتی بیان لطیفی فرمودند که خلاصه آن این است که: مفهوم آیه، مثل این است: طبیب بسیار حاذق عارف به امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید، من از شما مزد و حق الطبابه (ویزیت) نمی خواهم، مزد من و ویزیت من این است که شما به نسخه و دستوری که می دهم عمل کنید.

[۵] سوره سبأ، آیه۴۷.

[۶] سوره بقره، آیه۲۴۵.

[۷] سوره فرقان، آیه۵۹.

[۸] بپرس از زنا زاده ابن زیاد که به سوی پدر پدر یزید نسبت داده شده است. مصطفی صلی الله و علیه و آله و دختر و دامادش، جدّ و مادر و پدر کیستند؟ و بگو آیه «تعالوا ندع» وقتی نازل شد، با پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم در عبا چه کسی

بود. و عهد «لا أسألکم علیه من أجر» از برای چه کسی ولایت را واجب قرار داد. (التریاق الفاروقی، ص۹۵).

[۹] ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما واجب و فرضی است از خدا که در قرآن آن نازل کرده است. کفایت می کند در بزرگی شما اینکه هر کس بر شما صلوات نفرستد، نماز برای او نیست. (الصواعق، ص۱۴۶).

[۱۰] دیدم ولایت خود را نسبت به آل طه فریضه ای است، که علی رغم اهل دوری، موجب قرب به خدا می گردد. پس طلب نکرد پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم بر تبلیغ هدایت، مگر مودّت قربی (اهل بیت) را. (الصواعق، ص۱۶۸).

[۱۱] ایشان عروه الوثقی و دستگیره استوارند برای کسی که به آن چنگ زند. مناقب ایشان به وحی آمده است. مناقبی در سوره شوری و سوره هل أتی و سوره احزاب، که تلاوت کننده آنها را می شناسد. و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم خدا واجب شده است. (الفصول المهمه ابن صباغ المالکی، ص۱۱).

دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر این است که: دعای ندبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسجد و خانه می خوانند. آیا امام زمان همه جا حاضر و شنوا، و لامکان است، و حاضر فی کل مکان است مانند خدا؟ البته خیر، زیرا امام صفات خدا را ندارد، و امام حسین علیه السلام فرمود: «سبحان الله عن صفات المخلوقین» و اگر همه جا حاضر نیست پس چرا در این دعا او را صدا می زنند و می گویند: «یابن الساده المقربین یابن النجباء الاکرمین = ای پسر سادات

مقربین، ای فرزند نجبای اکرمین».

آیا ندا کردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی خواهد؟

آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می گوید امام همه جا نیست، زیرا در اواخر می گوید: «فبلغه منا تحیه وسلاماً = ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان». اگر امام همه جا هست دیگر، خدایا سلام ما را به او برسان نمی خواهد، خودش می شنود؟ اگر امام حسین همه جا حاضر است دیگر «فطرس ملك» سلام شیعیان را به او می رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسلام همه جا هست، پس چنانچه در کتاب کافی و وسائل الشیعه (باب زیاره النبی من بعید) رسول خدا فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی شنوم، بلکه ملائکه الهی به من می رسانند» پس جائی که پیغمبر خدا که اشرف از تمام مخلوقات است همه جا حاضر و شنوا نیست، چگونه جانشین او همه جا حاضر و شنوا است؟ اگر امام همه جا حاضر است، چرا علمای شیعه روایت کرده اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه رسان نمی خواهد.

پس بدان، که محال است یک نفر، دو نفر یا هشت نفر بشود و در آن واحد، در هشت مکان باشد. اگر هشت نفر شد یک نفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟

آیا عقل حجت نیست؟ عقل می گوید محال است شیء واحدی در یک آن در دو مکان باشد، چه برسد به صد مکان! ما از این مردم عوام می پرسیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه جا

بود، چگونه او را در مسجد کوفه شهید کردند؟ آیا پیغمبر اسلام چون از مکه فرار نموده و به مدینه رفت، باز هم در مکه بود یا خیر؟ آیا امامی که همه جا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکنه فساد، همه جا هست یا خیر؟ اگر هست پس به همهٔ زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با خواندن عقد زنی را به خود محرم می نمود؟ آیا امام مانند خدا بدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلّف است پس چرا او که در همه جا هست نهی از منکر نمی کند، و از امکنه فساد جلو نمی گیرد؟

جواب:

اوّلاً، هیچ یک از این اشکالات و پرسش ها با فرض صحت آن در موارد دیگر، نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای ندبه است، و اظهار تأسف از غیبت امام، و نگرانی از بدی اوضاع و ابراز علاقه به ظهور حکومت حق، و... و در مثل این مورد گوینده، بعید را قریب، و غائب را حاضر و بلکه گاهی مرده را زنده فرض می کند و اظهار تأثر می نماید؛ مخاطب هر که باشد، خواه بشنود یا نشنود. مانند نوحه و مرثیه بر میّت که به او خطاب می شود، و در صد جا او را می خوانند، و در اشعار از این گونه خطاب ها بسیار است.

و ثانیاً، از کجا می گوئید که با خبر بودن امام و رسیدن ندا و سلام شیعیان به آن حضرت، ملازمه دارد با اینکه حضرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته باشد!؟

کسی

که می گوید امام به اذن خدا در همه جا است، غرضش این است که از همه جا اطلاع دارد، و فاصله زمان و مکان مانع از علم و رؤیت آن حضرت نمی شود، و سلام و خطاب مردم به او می رسد، خواه به توسط فطرس یا ملائکه دیگر، و خواه بدون واسطه.

در اینجا سخن از کیفیّت و نحوه علم و اطلاع امام به سلام و خطاب ما، و فرق بین سلام بعید و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حق دیگر ضرر نمی زند که شما به «باب استحباب زیاره النبی صلی الله و علیه و آله و سلم ولو من بعید» از «وسایل الشیعه» و غیره استشهاد کرده و می گوئید پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم فرمود: «من سلام امتم را از دور نمی شنوم بلکه ملائکه الهی به من می رسانند» مگر حال که ملائکه سلام و خطاب را می رسانند، فرمود سلام نکنید؟

مقصد از این احادیث همین است که سلام به پیغمبر را ترک نکنید و گمان ننمائید که آن حضرت از سلام شما مطلع نمی شود. اینگونه روایات همه مؤید خطاب و ندا و سلام است، و انگهی حقیقت و نحوه این شنیدن و رسیدن سلام و ندا بر ما معلوم نیست، امّا لازم هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام است، از آن استفاده می کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می شود، همین قدر که عقل حکم به امتناع آن نکند، و حتی به طور اعجاز احتمال

آن را بدهد قبول می کنیم و تسلیم هستیم.

چرا شما می گوئید اینگونه روایات متن دعای ندبه را ضعیف یا خلاف عقل می سازد؟ این روایات این را می پروراند که در حال ممات پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم هم، نسبت به ایشان، مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می دادید از قبیل استغاثه و توسل به آن حضرت انجام بدهید، پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم مطلع می شود.

بعلاوه می توان گفت که ظاهر این اخبار، بیان کننده فرق بین نحوه و کیفیّت اطلاع از قریب و بعید و شنیدن و رسیدن نیست، تا کسی مفهوم بگیرد و بگوید از دور نمی شنود، بلکه ظاهر این است که برای دفع توهم کسانی که ندا و سلام از بعید را استبعاد می نمایند چون سلام در مقابل قبر مطهر و در نفس روضه منوّره متعارف بوده و آن را مسموع می دانستند می فرماید، سلام از قریب را که می شنود و سلام از بعید هم به آن حضرت می رسد. یا خودش می رسد، چنانکه مقتضی اکثر روایات این باب است، ویا به وسیله ملائکه، چنانکه روایت ضعیفی بر آن دلالت دارد. غرض این است که آن را هم می شنود، نه اینکه مراد این باشد که از دور نمی شنود ولی از نزدیک می شنود.

به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است. نیست به عالم برزخ که معلوم نیست این فاصله های زمان و مکان در آنجا مانع از شنیدن و رؤیت

باشـد، یـا نسـبت به روح مقـدس پیغمبر و امـام که به مراتب لطیف تر و کامل تر از فرشـته است مخصوصاً بطور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

و ثالثاً، اینکه گاهی به عبارت دعا «فبلّغه منا تحیه وسلاماً»، و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می برند و به ایشان عرضه می دارند، استشـهاد می کنید بر اینکه امام همه جا حاضر نیست، و گاهی می گوئید چون «فطرس» سلام شیعه را به امام حسین می رساند، پس معلوم می شود امام همه جا حاضر نیستند.

جوابش این است که: مگر ما می گوئیم امام در هر مجلس و مکان حضور دارنـد؟ آنچه در این مورد گفته می شود و صـحیح است، این است که امام به هر کجا و هر مکان اراده کند باذن الله تعالی می تواند برود، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله «فبلغه منـا تحیه وسـلاماً» با این معنی هیـچ منافاتی نـدارد؛ زیار ممکن است امام خودش از سـلام و عرض ادب ما آگاه باشـد، ولی مـا برای قابل شـدن سـلام و رفع موانع قبول، از خداونـد در خواست ابلاغ آن را می کنیم، مثل آنان که در محضـر پیغمبر یا در حرم پیغمبر از خدا می خواهند که تحیت آنها را به پیغمبر ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملاـئکه ای که اعمـال را به آن حضـرت عرضه می دارنـد و فطرس که سـلام شـیعیان را می رسانـد، جوابش این است که این هم دلیل بر عدم علم امام نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل

بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هر چه آنجا بگوئیم اینجا هم می گوئیم. این امور برنامه هائی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ یک دلیل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی شود.

و رابعاً، اینکه می گوید اگر امام در همه جا حاضر باشد لازم می شود که یک نفر، چند نفر بلکه چند هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش این است که ما نمی گوئیم امام در همه جا به معنائی که شما می گوئید حاضر هستند، ولی می گوئیم امکان دارد که در اماکن متعدد به نحوی از حضور حاضر باشند، و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود.

چطور می گوئید فطرس همه جا حاضر می شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می رساند؟ ولی برای امام این معنی را امکان پذیر نمی دانید؟

آقای عزیز! ملک الموت یک نفر بیشتر نیست، چطور در یک آن، در دو مکان و صد مکان حاضر می شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم ارواح و جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم، اما اینقدر می دانیم که با یک مشت الفاظ و چون و چرا و استبعادات، نمی توان این امور را انکار کرد. اینقدر امکان دارد که بُعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم و امام و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله

زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می دیدند، امکان دارد از مسافت بعید هم افراد را اگر خواستند، بینند.

چطور شما با تلویزیون آمریکا را می بینید، اروپا را می بینید، و در یک آن با رادیو صداهای همه جا را می شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می کنید، اوّل معنی حضور امام را در اماکن مختلف بفهمید، بعد این فرمایش ها را بکنید، اگر نمی فهمید این اشکال های عامیانه چه معنی دارد.

اگر یک قرن پیش برای شما می گفتند، تا یک قرن دیگر انسانها همه از مسافت دور هم دیگر را می بینند، و در همه جا حاضر می شوند و با هم سخن می گویند، می گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است با عقل سازگار نیست. اما حالا می فهمید آن قضاوت شما منشأش بی علمی و بی اطلاعی بوده است.

شما که می گوئید: نمی شود امام در یک زمان در همه جا حاضر شود، بفرمائید ببینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می بینید، دیگران همه می بینند، در همه جا می بینند، یک نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان نما را شنیده اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام مثل همان جام جهان نما باشد، در عین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود از اقصی نقاط جهان هم مطلع باشد.

شما گمان می کنید اینکه می گوئیم: امام در همه جا حاضر است یعنی باید توی حمام زنانه ها، و توی العیاذ بالله کاباره ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هر کس هر کاری را بتواند انجام دهد انجام می

دهد؟ یا می گوئیم از امام رفع تکلیف شده است؟

واقعاً انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون یک چنین حقایق بلند و عمیق گفته اید، بی اختیار خنده اش می گیرد، و از بلند پروازی های جاهلانه تعجب می کند.

پشه چون داند که این باغ از کی است

در بهاران زاد و مرگش دردی است

تو که در علم خود زبون باشی

عارف این علوم چون باشی؟

بررسی جمله یابن الطور والعادیات

یکی دیگر از مواردی را که در دعای ندبه، بعضی آن را خلاف عقل شمرده اند این جمله است: «یابن یس والذاریات» و «یابن الطور والعادیات» یعنی ای پسر یس و بادهای وزنده، و ای پسر کوه طور و اسبان دونده سپس گفته: این توهین به امام عالی مقام، و بعلاوه مخالف عقل است؛ زیرا امام فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی کنند، و این جملات را می خوانند. اگر کسی می گوید چگونه حضرت سجاد فرموده: «أنا ابن مکه ومنی أنا ابن زمزم وصفا» جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد علیه السلام است.

جواب این است که خیر مانند آن نیست، زیرا هر کس در هر شهر و یا قصبه ای زندگی کرده و بزرگ شده می گویند بچه آنجا است؛ مثلاً به قمی می گویند بچه قم است و به کاشانی می گویند بچه کاشان است؛ و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدّش در مدینه و مکه و زمزم و صفا بزرگ شده اند، می فرماید: «أنا ابن مکه وصفا» اما امام زمان، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش. به اضافه با

جمله «والعادیات والذاریات» چه می کنند؟ به هر حال ما که جرأت نمی کنیم چنین توهینی به امام زمان بنمائیم برای خاطر یک دعای بی مدرک.

جواب:

اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می دادم: آیا شما حیا نمی کنید که این جملات را می نویسید و شیعیان را بی حیا می شمارید فقط عرض می کنم:

عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلطه کاری بی ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را، که هر سخن شناس در برابر آن خاضع می شود، و هر اهل معنی آن را درک می کند، چگونه معرفی می کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات» و «طه»، هر یک اسم یکی از سوره های قرآن است، چنانچه ما می گوئیم: «یاأبناء القرآن، یاأبناء الاسلام، یاأبناء سوره التوحید، یاأبناء الصلاه = ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان سوره توحید، ای فرزندان نماز» و همه صحیح و موافق باذوق است. یعنی ای تربیت شدگان مکتب قرآن و سوره توحید و اسلام و نماز.

اینجا هم همین طور عرض می کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره ذاریات، و ای پسر سوره طور و سوره عادیات، و ای پسر سوره طه و آیات محکمات».

شما مثل کسی که اصلاً قرآن مجید را نخوانده باشد، و اسم سوره ها را نشنیده باشد این جمله های روان را اینطور به غلط معنی می کنید.

کیست که در معانی این جمله ها شک داشته باشد؟ و حتی معنائی را که شما از این جمله ها کرده اید، احتمال بدهد؟ معنی این جمله ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت را دارد و کیست سزاوارتر از

ائمه: و فرزندان پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم به این خطابات؟ من که باور نمی کنم یک نفر، هر چه هم کم ذوق باشد، این قدر کج فکر باشد که این جمله ها را مثل شما معنی کند.

به هر حال اگر شما معنی این جمله ها را نمی فهمید و جرأت نمی کنید آن را بگوئید، ما و دیگران با صدای بلند می گوئیم، و امام را با این جمله های پر معنی و فیاض، مدح و ستایش می نمائیم.

دعای ندبه و کفر و شرک

اگر کسی بگوید دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیر خدا شرک است، و در این دعا شما امام را می خوانید و برای حوائج خود او را ندا می کنید و...

جواب این است که: اکنون از مرگ ابن تیمّیه (متوفای ۷۲۸ق) ششصد و شصت و چهار سال می گذرد، صدها سال است شبهات او مطرح شده و پاسخ های مستدل و برهانی، به شبهات او و پیروانش، که فتنه ها بر پا کرده و آن همه قتل نفوس مرتکب شدند و تفرقه ایجاد کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است، و صدها کتاب از اهل سنت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته اند؛ و اکنون که برخی از پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده، و متوجه می شوند گذشتگان آنها خسارت های جبران ناپذیر به اسلام وارد کردند، و می فهمند که تهمت هائی که به مسلمانان می زدند، و آنها را کافر و مشرک می شمردند، مبنی بر جمود و تعصب باطل فرقه ای یا تحریک و دسایس

سیاسی بوده، نمی دانم چرا این زمزمه ها از نو آغاز شده، و از کجا و کدام منبع استعمار طلب، الهام می گیرند، و با التزام به عقاید تشیع این نغمه ها را برای چه آغاز کرده و مقصدشان چیست؟!

اگر بگوئیم تحفه نو ظهوری است، که همه می دانند که بچه های شیعیان حجاز و قطیف نیز جواب این شبهه را یاد گرفته اند.

علمائی مانند «کاشف الغطاء» و سید محسن امین که افتخار عالم اسلام می باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده اند.

مسأله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.

شما بگوئید این آیات: (فلا تدعوا مع الله أحداً) [۱] و (قل انما أدعو ربی، ولا اُشرک به أحداً) [۲] و (انّ الذین تدعون من دون الله عباد أمثالکم) [۳] و (ومن أضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامه، وهم عن دعائهم غافلون) [۴] چه ارتباط با دعای ندبه و خطاب به امام عصر دارد، که اولاً، گفتم مخاطب قرار دادن غائب در مقام اظهار علاقه و تألّم از هجر و فراق، و این گونه امور، یک امر عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست بلکه به داعی اظهار اندوه و تأسف این گونه خطابات می شود. بنا بر این دعای ندبه به حساب ایراد کننده هم کفر و شرک نخواهد بود، زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنی دیگر، استعمال می شود.

و ثانیاً، مسلماً دعائی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعاهای

متعارف و روز مره مراد نیست. بنا بر این می گوئیم آنچه از این آیات استفاده می شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات آن را تأیید می کند، این است که دعا و خواندن غیر، که منهیٌ عنه و شرک است، این است که غیر خدا را به عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسبّبات کاینات و مالك امور دنیا و آخرت است، در عرض خدا بخوانند، یا او را با خدا کارساز، و شریك قرار داده و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

اما اگر کسی را مقرب بدانیم و بر نظام اسباب از جانب خدا مسلط بشناسیم و او را بخوانیم، در حالی که او در درگاه خدا دارای چنین تقربی نباشد، و چنین تسلط و قدرتی به او عطا نشده باشد، اطلاق شرک بر آن، اگر چه مجازاً صحیح است، ولی بطور حقیقت شاید صحیح نباشد.

بله این عمل، افتراء و اختراع بوده و داخل در «ما أنزل الله بها من سلطان» است ولی ادخال چیزی که «ما أنزل الله به من سلطان» است، در «ما أنزل الله به من سلطان = چیزی که خدا بر آن حجت نازل کرده است» هر چند حرام است، ولی «لا ینزل الله به من سلطان = چیزی که خدا بر آن حجّت نازل نمی کند» نیست و شرک حقیقی نمی باشد. و کفر بودن آن هم در صورتی است که به انکار ضروری برگشت کند، و الا بدعت و حرام است.

بنا بر این، اگر مثل انبیا و اولیا را، که تقرب خاص به درگاه الهی دارند و می

دانیم دعایشان مستجاب می شود، و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم شود که باذن الله تسلط بر نظام اسباب دارند، چنانچه در باره عیسی بن مریم می فرماید: (أنی أخلق لکم من الطین کهیئه الطیر...) [۵] = «همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می سازم» کسی بخواند که باذن الله کار او بگشاید، و مشکل او را حل کند، نه کفر است و نه حرام. تا چه رسد به اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را برآورد چنانچه «حواریین» از عیسی علی نبینا وآله و علیه السلام مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله (هل یستطیع ربک...) [۶] عرض کردند، و عیسی دعا کرد و مائده نازل شد.

حال آیا شما می گوئید: مگر حواریین خودشان نمی توانستند از خدا مسئلت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟

حاصل اینکه استشفاع و توسل به انبیاء و اولیاء که تقرّبشان به درگاه الهی و تسلطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا، نه شرک است و نه کفر.

و آیه (ولو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً) [۷] بر رجحان آن صراحت دارد.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهی است به آنها، مثل شفای امراض در حالی که نسبت دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می داند کفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر

اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است؛ مثل: «أنبت الربیع البقل» که اگر یک فرد مادی آن را بگوید، بر معنی حقیقی حمل می شود و کفر است، و اگر موحد بگوید بر معنی مجازی حمل می شود و چنین کسی، غیر خدا را فاعل این افعال نمی داند، یا فاعل را باذن الله فاعل می داند مثل: (أنی أخلق لکم من الطین کهیئه الطیر فأنفخ فیه فیکون طیراً باذن الله وأُبرئ الاکمه والابرص واُحی الموتی باذن الله) [۸].

معلوم است این گونه اطلاقات صحیح است، و موحدین در عین حالی که این اطلاقات را جایز می دانند و به انبیا و اوصیا، (چه در حال وجودشان در این دنیا و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر) متوسل می شوند، انبیا و اولیا را مستقل در تصرّف در عرض خدا، و شریک در کار خدا نمی دانند بلکه آنها را عامل اراده الله، و عُمّال الله می شناسند.

خلاصه سخن اینکه، خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد، (خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد) ارتباطی با کفر و شرک ندارد.

در جائی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد: (فارزقوهم منه) [۹] و (ولو أنهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله ورسوله) [۱۰] و (ما نقموا الاّ أن أغناهم الله ورسوله) [۱۱] چگونه می تواند دعا و بعضی تعبیرات متعارف بین موحدین را نسبت به انبیا و اولیا کفر و شرک شمرد.

و اما خبر «الدعاء مخ العباده» دلالت ندارد بر

اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرسش و کفر و شرک باشد، زیرا اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن باشد یقیناً مراد از عبادت در اینجا پرستش خاص نمی باشد، زیرا بعضی افراد دعا، مثل دعاء و خواندن اشخاص، (زید و عمرو و بکر) پرستش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنی لغوی آن که ذلت و خضوع است گرفت.

و اگر مراد از دعا مطلق افراد آن نباشد، قدر متیقن آن، دعا و خواندن مدعو است در نهایت تذلّل و خضوع، و درخواست کفایت مهمات و قضای حوائج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضی حقیقی حوائج است.

پس هر کس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او را کرده، و کافر و مشرک است.

اما به غیر این نحو که او را بخواند، تا واسطه یا شفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی که بر شفاء و ابرای کور مادر زاد و صاحب مرض پیسی باذن الله مسلّط بود عبادت و کفر و شرک نیست.

و اما اینکه نوشته اید: بهتر این است که دیگران را از گناه خود مطلع نکنید، و خدا ستار العیوب است، و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: (اُدعونی أستجب لکم) [۱۲] ویا بگوید: (واسألوا الله من فضله) [۱۳] و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر، من باید بنده تو را بخوانم.

جوابش این است که: گویا این آیه

قرآن را نخوانده اید که همان خدائی که می فرماید: (ادعونی أستجب لکم) می فرماید: (ولو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً) [۱۴] = «و اگر ایشان هنگامی که بر خودشان ستم کردند، بیایند به نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر بر ایشان آمرزش بخواهد، هر آینه خدا را تواب و مهربان می یابند».

این آیه ظهور دارد در این معنی که گناهکاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر شرفیاب شوند، تا آن حضرت بر ایشان استغفار کند.

این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خدا است، در نهایت این دعا گاهی بدون واسطه، و گاهی با واسطه انجام می گیرد، و هر دو بجا و به موقع است.

اگر این سخن شما درست بود و این گونه دعا کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب او را خواندند که برایشان استغفار کند و گفتند: (یاأبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا کنا خاطئین) در جواب آنها نمی فرمود: (سوف أستغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم) [۱۵] = «زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم بدرستی که او است آمرزنده و مهربان».

اگر این منطق باطل شما صحیح بود، حضرت یعقوب پیغمبر به آنها می گفت: شما خودتان خدا را بخوانید، این چه جهالت و بدبختی است که خدا خودش فرموده مرا بخوانید و شما مرا می خوانید و واسطه قرار می دهید و کفر و شرک می گوئید؟ آیا پیغمبر خدا بهتر می

دانست یا شما؟

آقای عزیز! چرا بی جهت افکار را مشوب و اذهان را مشوّش و ناراحت می سازید.

چه بهره و فایده ای از این مغلطه ها و اشتباه کاری ها می برید.

خوانندگان محترم! این شبهه ها ریشه های غرض آلوده دیرینه دارد، که دست استعمار هم همواره پشت آن بوده و به تأییدش برخاسته، مع ذلک در عصر ما دیگر افکار مسلمانان این اشتباه کاری ها را نمی پذیرد و حنای این گونه افراد آب و رنگی ندارد.

بله، گاهی همان حرف ها را به لباسهای تازه و در زیر اصطلاحات جدید و به صورت اندیشه های نو عرضه می کنند، ولی به زودی باطن آنها آشکار و مقاصد تخریبی آنان ظاهر می گردد و دعوت هایشان مصداق (کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماءً حتی اذا جائه لم یجده شیئاً) [۱۶] می شود.

مع ذلک اگر بخواهید از سوابق این زمزمه ها و پاسخ به سخنان این گروه های وهابی یا وهابی مسلک، آگاه شوید به کتابهائی که بخصوص در این موضوع تألیف شده، مثل «کشف الارتیاب» علامه مجاهد عالیقدر «سید محسن امین» قدس سرّه مراجعه فرمائید.

پاورقی

[۱] پس نخوانید با خدا احدی را. (سوره جن، آیه۱۸).

[۲] و بگو این است و غیر از این نیست که می خوانم پروردگارم را و شریک نمی گیرم برای او أحدی را. (سوره جن، آیه ۲۰).

[۳] به درستی که آن کسانی که غیر از خدا می خوانید، بندگانی مثل شما هستند. (سوره اعراف، آیه۱۹۴).

[۴] و کیست گمراه تر از آنکه می خواند غیر از خدا کسی را که پاسخ به او نمی دهد تا روز قیامت، و ایشان (خوانده شدگان) از خواندن آنها

(خوانندگان) غافلند. (سوره احقاف، آیه۵).

[۵] سوره آل عمران، آیه۴۹.

[۶] سوره مائده، آیه۱۱۲.

[۷] و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هر آینه می یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم. (سوره نساء، آیه۶۴).

[۸] همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می سازم و بر آن نفس قدسی می دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادر زاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا داده و مردگان را زنده می کنم. (سوره آل عمران، آیه۴۹).

[۹] پس روزی دهید ایشان را از آن. (سوره نساء، آیه۸).

[۱۰] و اگر ایشان می پسندیدند آنچه را خدا و رسول او ایشان را داده اند و می گفتند، بس است خدا ما را، بزودی می آورد ما را خدا از فضل خودش و رسول خدا. (سوره توبه، آیه۵۹).

[۱۱] و انکار نمی کنند مگر اینکه بی نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا. (سوره توبه، آیه۷۴).

[۱۲] سوره غافر، آیه۶۰.

[۱۳] سوره نساء، آیه۳۲.

[۱۴] سوره نساء، آیه۶۴.

[۱۵] سوره یوسف، آیه۹۷ و ۹۸.

[۱۶] مثل سرابی که شخص تشنه آن را در بیابان هموار و بی آب، آب پندارد و به جانب آن شتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد. (سوره نور، آیه۳۹).

دعای ندبه و رکود فعالیتهای اسلامی

پرسش چهاردهم این است که: خواندن اینگونه دعاها، سبب رکود فعالیتهای اسلامی و خمود و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می شود و خواننده، با خواندن دعای ندبه خود را قانع ساخته و به جای حرکت و

اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می دهد.

پاسخ این است که: ما هم با شما در این جهت موافقیم که نباید برای این گونه برنامه ها جنبه های سلبی و منفی بسازند، و باید جنبه های حقیقی و ایجابی و مثبت آن را در نظر گرفت. متأسفانه به عللی که مهم تر از همه جهل و دست خائن استعمار است، دین در چهار چوب استفاده های منفی و سلبی سیاسی خاص محبوس شده، و در حالی که جنبه های مثبت، و بسیاری از جنبه های سلبی عمده و حساس آن را می کوبند، بعضی از جنبه های سلبی آن را برای أغراض پلید سیاسی وارد میدان می سازند و این کار علاوه بر اینکه ارج و ارزش دین را در انظار کم می کند، در برابر آراء و مکتبهای دیگران را یک مکتب منفی ساده نشان می دهد.

دعا هم منبع رکود و خمود و کناره گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف ها استفاده کرد، بلکه دعا قوّت بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط و امید و تلاش و فعالیّت است.

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نکوهش واقع شده، حال وقوف و ماندن در یک مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی یک مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می کند. چنانکه در هر یک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی رسد. در تمام شعبه های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنع و...، حدی که بشر در

آن توقف کند، معین نشده و همواره می تواند قدمی به پیش باشد.

همه تعلیمات و برنامه های اسلام، پیشرفت و کمال بیشتر را پیشنهاد می نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر را در هیچ مرتبه ای متوقف نمی سازد.

تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در یک مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقرائی و ارتجاع و باز گشت به عقب است.

مسلمان نمی تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کار و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدفهایش نرسیده است.

هنوز انسان ها آزاد نشده اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلافات طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیمی، بشر را فشار می دهد. هنوز اقویا و زور مندان، حاکم و صاحب اختیار ضعفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است. هنوز فحشاء و منکرات رواج دارد. هنوز زن بازیچه امیال پست و هوسرانی مردها هستند و در اسارت های تازه و نوظهور افتاده اند هنوز شرک و بشر پرستی به صورتهای گوناگون رواج دارد. هنوز انسانهائی خود نیافته و آزاد نشده و خود باخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بی سوادتر و نالایق تر تا حد رکوع، خضوع می نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می کنند. هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفاسد، و معایب روز افزون است. مسلمان نمی تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت به خود گیرد و به خواندن دعا

و ندبه و گریه خود را قانع ساخته و ترک امر به معروف و نهی از منکر نموده، خاموش و بی حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت ها و پرستش ها و نماز و روزه و دعا و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت اسلام و افزایش شوکت مسلمین مؤثر است، دست بکشد.

اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویّت است، و جدا کردن اسلام از دنیا و سیاست و اجتماع و اداره تمام امور و شؤون، امکان پذیر نیست. انجام وظایف اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شؤون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا خیانت به اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه ای که باشد و هر برنامه ای را که انجام می دهد نمی تواند آنجا را نقطه وصول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی شناخته و منتهی الیه مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرائض دینی و دعا و پرستش خدا، از درجه ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه، برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

متأسفانه ما هم تصدیق می کنیم که امروز تحرّک در مسلمانها کم شده و آنطور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرنها است حرکت نشان نمی دهند لذا در میدان حیات این

همه عقب مانده، و افتخارات اسلامی خود را از دست داده ایم، و بسیاری از برنامه های دینی مثل جسم بی روح گردیده است.

برنامه های اسـلامی و مساجد و نماز جماعت ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشد.

این جنبه سـلبی و منفی که در دعـای نـدبه فرض می کنیـد، در هر کـار و برای هر کس ممکن است پیـدا شـود، که خطرنـاک است. یـک دانشـجوی مسـتعد و موفـق که نمره هـای خـوب می گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مـانع از پیشـرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سـازد. یـک جـامعه ای که در مسـیر رشـد و ترقی است، به همین حـال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این یک خطری است که به هر شـخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است اسـلام که دین تحرک و جنبش های مترقی است، با این حال که در حقیقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نکند.

دعای نـدبه، دعای کمیل، دعای سِـمات هم بایـد نیروهای انسانی ما را بسـیج کنند و از تسـلط ضـعف و ناامیدی و اندیشه های مأیوس کننده و مخرب، مانع شده و توان بخش ارواح شوند.

مجالس این دعاها مراکز حساس تربیت افراد مبارز و قوی، و وسیله رشد افکار اسلامی مسلمانان خصوصاً جوانان می باشد.

دعای نـدبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومی دعا، به مناسـبت مطالبی که در جمله های بلنـدش مندرج است، خواننده را به یک قسمت و یک سلسله از هدفهای تحقق

نیافته اسلام که باید تحقق یابد متوجه می سازد و مفاسد اجتماع را بر می شمارد.

این دعـا و نـدبه است، ولی در ضـمن نـدبه کسـی که بر وضع فاسـد اجتمـاعی، بر روشـهای سـتمگرانه، برکژیها و کمبودها، و نابسامانی ها و گمراهی ها، نـدبه می کند و غصه می خورد نمی تواند دست روی دست بگذارد و در برابر این مفاسد سـکوت اختیار کند، و به سهم خود و برای روی کار آوردن یک روش اجتماعی نسبتاً اسلامی تر، کار و اقدامی نکند.

جمله های دعای نـدبه احساسات را به هیجان می آورد و خواننـده را تکان می دهـد و از کفر و شـرک و تجاوز و ظلم و سـتم متنفر می سازد؛ و اینها همه آثار ایجابی و مثبت است.

حـال اگر بهره ما از این دعا و از برنامه هائی که داریم آثار سـلبی و منفی باشـد، مربوط به دعا نیست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتی از نعمتهای خدا را می شود وسیله اتلاف وقت و گذراندن عمر کرد.

پس دعای ندبه، نه وسیله تخدیر است و نه باعث وقوف و رکود بلکه سبب رشد فکری و بسیج نیروها و حرکت و اقدام است.

این هم خیلی کم است که کسـی بگوید این مجالس دعای ندبه فایده اش این است که جوانها را از رفتن به مراکز فساد اخلاق و اشتغال به تفریحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسیار نا سالم، باز می دارد.

نه؛ دعای ندبه برای این است که جوانان درهای آن مؤسـسات را هم ببندند و افرادی مبارز و آمر به معروف و هم فکر و متحد و متشکل و مدافع از

اسلام تربیت شوند.

شما اگر گاهی ظواهر بعضی از افراد کم اطلاع و کم معرفت را می بینید همه را به آنها قیاس نکنید، و جهل و غفلت آنها را از وظایف مهمی که دارند، پای حساب دعای ندبه ننویسد. راهنمائی کنید که از این همه وسایل برای تجهیز نیروهای انسانی بهتر استفاده شود و افراد عالِم و آگاه به اهداف اسلامی و اوضاع اجتماعی در این مجالس مردم را بیدار کنند، و دعا را به غرضهای شخصی و خصوصی و تجزیه و تفرقه، آلوده ننماید، و همه برای عملی شدن احکام اسلام و مبارزه با معاندین و هدایت منحرفین جداً و دلسوزانه بکوشند. بهترین خدمت و وسیله تقرب به درگاه حضرت ولی عصر أرواحنا فداه إحیای سنن اسلامی، و میراندن سنتهای کفر و مبارزه با روش های کفار است، که نزدیک است اجتماعات مسلمانان را به کلی مسخ نماید.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹